

از جهان کار

آسیب پذیرترین های جهان کار



گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)

اردیبهشت 1400 (آوریل 2021)

توضیح

زنان کارگر، دیمی کاران، کارگران مهاجر و کارگران بخش غیررسمی، آسیب پذیرترین لایه های بازار کاراند. لایه هائی که با ابزارهای گوناگونی همچون قانون، سنت، فریب و سرکوب، از بسیاری حقوق انسانی خود محروم اند و با بروز هر بحران در نظام سرمایه داری، قربانیان نخست آن اند.

مجموعه حاضر حاوی دو مطلب است – و هر مطلب حاوی چند بخش – که وضع لایه های گفته شده موضوع مرکزی آنهاست؛ نه تنها به عنوان روایتی از رنج و شکنندگی، بلکه همچنین به عنوان تجربیاتی از حق خواهی و سازمانیابی. هر دو مقاله پیشتر به صورت مسلسل در "جنگ گارگری" حزب چپ ایران (فدائیان خلق) انتشار یافته اند و اینک یکجا در اختیار خوانندگان قرار می گیرند.

4	اقتصاد شراکتی، آینده مشاغل و پسانسرمایه داری
4	مقدمه
5	فقط یک کلیک و خلاص
5	جهان اُرولی اقتصاد شراکتی
7	برآمد رانت خواران
10	کارآفرینان خرد یا کارگران دیمی
12	بیگانگی و استثمار
15	چرا حالا؟
16	"کوچک زیباست"
19	"امواج بلند" سرمایه داری
20	تناقضات درونی اقتصادی بر بنیان اطلاعات
23	راه به جلو کدام است: پسانسرمایه داری یا سوسیالیسم؟
25	راه حل: بایکوت، قانون یا سازمانیابی؟
29	ورای قاچاق انسانها و بردگی
29	سازماندهی "دیمی کاران": نگاهی از "جنوب"
30	یک جنبش جهانی کار
31	در بخشهای بعدی
32	مبارزه برای کار با عزت از طریق کارزارهای گسترده و ائتلافهای اجتماعی
32	ثروت و قدرت در نوک زنجیرهای تأمین جهانی
33	کارگران محلی، مهاجر و غیررسمی در زنجیره تأمین
34	حواله پول توسط کارگران: یارانه به زنجیره تأمین
34	راهی به جلو؟
35	حقوق کارگران در اقتصادهای غیررسمی
35	بنای قدرت جمعی
36	انطباق سیاست با واقعیت
37	شرکای مسئولیت پذیر
38	دیمی کاران آسیا به اتحادیه نیاز دارند
38	بخش غیررسمی و فراتر از آن
39	مزایا و محدودیتهای سازمانیابی غیراتحادیه ای
40	چرا اتحادیه ها اهمیت دارند؟
41	سازماندهی دیمی کاران در افریقا
41	سازمانیابی مبتنی بر منافع مشترک
43	سازماندهی محلی در صنایع جهانی
44	احیای موفقیتهای جنبش کار با مرکزیت بخشی به کارگران مهاجر
45	راه مستقیمی برای جنبش کارگری؟

اقتصاد شراکتی، آینده مشاغل و پساکسرمایه داری

آدام بوث

مقدمه

ما، در میانه دومین دهه از قرن 21، در محاصره انبوهی از نوآوریهای تکنولوژیک قرار گرفته ایم: ماشینهای خودران، چاپگرهای سه بعدی، اینترنت اشیاء"، که امکان ارتباط انسانها و اشیاء را در سراسر دنیا با هم فراهم می آورد. اتوپيستهای تکنوکرات و سرمایه داران طرفدار آزادی فردی به ما وعده جهانی پروپیمان را می دهند: سیستم فوق مؤثر تولید و توزیع، یک زندگی سرشار از فراغت، ووو و اما واقعیت برای 99 درصد از مردم چیست؟ بحرانهای محیط زیستی، رکود پردوام، ونابرابریهای گریه آور.

این پیشرفتهای تکنولوژیک برای اکثریت عظیم مردم موجب ارتقاء استانداردهای زندگی، دستمزدهای بالاتر، یا تقلیل ساعات کار هفتگی نشده اند. علیرغم پتانسیل حیرت آور علمی و تکنولوژیکی که در اختیار جامعه است، چشم اندازی برای حل بیشتر مسائل پایه ای – مثل بیماریها، فقر، بیخانمانی – دیده نمی شود.

قریب یک دهه پس از بحران اقتصادی جهانی در سال 2008، میلیونها انسان – با ناخشنودی بسیار از آنچه سرمایه داری می تواند در میانه دهه دوم قرن حاضر به آنها عرضه کند – به پاخاسته اند، سازمان یافته سر به شورش علیه حکومتها و برگزیدگانی برداشته اند که مدافع این سیستم فرسوده اند.

با این حال تبلیغات ادامه دارد. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، به اتکای پیشرفت جهشی در آن سالها و بر بستر صنعتی سازی و اتوماسیون گسترده، ادعا می شد که "ما دیگر همگی مان طبقه متوسط ایم." امروزه، علیرغم پیش بینی های غم انگیز بسیاری از اقتصاددانان جدی بورژوائی، به ما گفته می شود که "تغییر انقلابی بعدی بیخ گوش ماست. ما همگی مان به زودی سرمایه دارانی آزاد، مختار و کارآفرین خواهیم شد".

این افسانه ای است که در سراسر کشورهای پیشرفته سرمایه داری ظاهراً به عنوان شکل "نوینی" از اقتصاد که از خاکستر بحران 2008 سر برآورده، سرگردان است و نام اقتصاد شراکتی یا اقتصاد طبق درخواست را به خود گرفته است.

برخی ها، مثل همان اتوپيستهای تکنوکرات و سرمایه داران طرفدار آزادی فردی پیشگفته، خوشبینانه اعلام می کنند که ما شاهد تولد دورانی نوین و شاداب در حیات سرمایه داری هستیم. دیگرانی، مثل پائول میسون نویسنده کتاب "پساکسرمایه داری"، قدری هوشیارانه تر، تناقضی را که تکنولوژی نوین اطلاعات و اقتصاد شراکتی در محدوده های سرمایه داری – یعنی در محدوده های مالکیت خصوصی، تولید و مبادله کالائی و تولید برای سود – درگیر آن اند، برجسته می کنند.



اما واقعیت چیست؟ آیا اکنون ما فقط با انبوهی از خدمات طبق درخواست، یک "اپ"، یک کلیک، شاهد دوران نوینی بر بنیان تلفن هوشمند ایم؟ آیا اقتصاد شراکتی واقعاً مبین تغییراتی پایه ای در سازمان جامعه و شیوه های ساماندهی آن است؟ آیا ماهیت کار و شغل تنها مبتنی بر ترکیبی از تکنولوژی اطلاعاتی، اتوماسیون، کار شبکه ای پرچگال، تغییری اساسی رو به بهبود داشته است؟

فقط یک کلیک و خلاص

ایرپی ان بی و اوپر بهترین نمونه های شناخته شده اند. اما این فقط نوک کوه یخی است که وضع اقتصاد شراکتی یا اقتصاد طبق درخواست را ترسیم می کند. امروزه نه فقط می توان اتاق و کل آپارتمان و خانه را، بلکه می توان "همه چیز خدا" را از ماشین و دوچرخه گرفته تا ابزار و کتب درسی را اجاره داد.

همچنین این فقط سرویس تاکسی نیست که هر کس می تواند هر لحظه سفارش دهد، بلکه "اپ" های مختلف برای سفارش نظافتکار، مواد غذایی، غذای آماده، و تحویل اینها در عرض چند دقیقه دم درخانه، وجود دارند. به واقع شرکت هایی مثل "خرگوش وظیفه شناس" لشکری از وظیفه شناسان را گردآورده است تا انواع کارهای دستی را به شراکت با کسانی که خواهان این قبیل خدمات اند، انجام دهد: سوار کردن مبل و صندلی، تعمیر کامپیوتر، تحویل بسته های پستی، چمن زنی، ...

اقتصادهای شراکتی و طبق درخواست، اگرچه غالباً همراه با هم به کار گرفته می شوند، اما تفاوت های کلیدی روشنی با یکدیگر دارند. هر دو اصطلاح در دوره واحدی بر پایه گسترش تلفنهای هوشمند، "اپ" ها، و جمعیتی جوان، خبره تکنیک و به هم پیوسته سر برآوردند. اما اصطلاح اقتصاد شراکتی متمرکز است بر به اصطلاح "اشتراک" کالاها، در حالی که اقتصاد طبق درخواست ناظر بر سرویسهای "طبق درخواست" است.

پتانسیل انقلابی که توسط این قبیل تکنولوژیها و مدل های کسب و کار عرضه می شود، واضح است. ما می توانیم به جای تولید بیهوده خانه، ماشین و دیگر کالاها، که فقط در بخشی از عمر مفیدشان مورد استفاده قرار می گیرند، منابع مان را به اشتراک بگذاریم و کارآئی آنها را به حد اعلی برسانیم. همچنین با ایجاد این امکان که بتوانیم انبوهی از خدمات را فقط با فشار چند دکمه تلفن سفارش دهیم، می توان آن خدمات را به نحو مؤثری بر نیازهای کاربران منفرد منطبق کرد.

جهان اُروی اقتصاد شراکتی

سرمایه داری چنان که کارل مارکس در شاهکارش، سرمایه، توضیح می دهد، در ذات خود سیستمی عمومی برای تولید و مبادله کالا است. مارکس توضیح می دهد که کالا یک محصول یا خدمتی است که به منظور مبادله (در تقابل با مصرف شخصی یا اجتماعی) تولید شده است. در حالی که کالا در تمام جوامع طبقاتی وجود داشته است، تنها در نظام سرمایه داری است که کالا عمومیت می یابد.

مسئله مالکیت خصوصی، یکی دیگر از ستونهای سیستم سرمایه داری، در ذات این معنا از کالا نهفته است. زیرا برای آنکه محصولی بتواند برای مبادله عرضه شود، ابتدا باید به کسی به عنوان صاحب آن – که در پی این مبادله است – تعلق داشته باشد.

در این میان، پای بازار سرمایه داری به میان می آید، که همانا مجموعه تمامی مبادلات بین صاحبان کالاهاست. پول و اعتبارات مواد روغنکاری سیستم اند، که چرخ گردش کالاها را به حرکت درمی آورند. و بالاخره می رسیم به نیروی محرکه پشت سرمایه داری که با مسئله مالکیت خصوصی پیوند خورده است، یعنی رقابت بین صاحبان منفرد کالاها در پی سود بیشتر، که از طریق استثمار طبقه کارگر حاصل می شود.

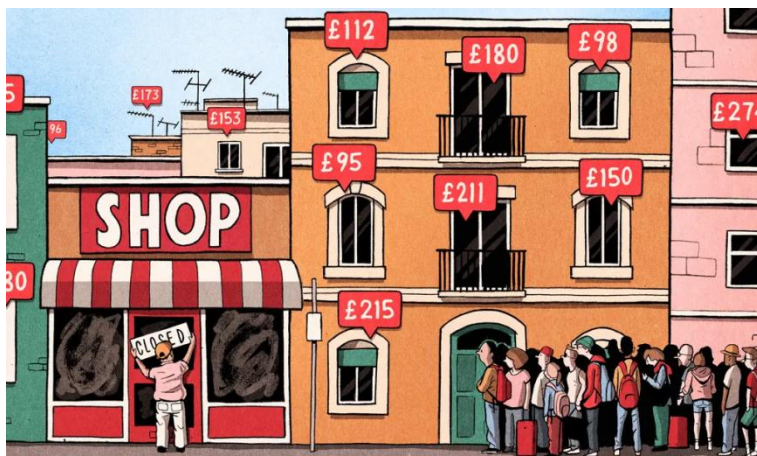
پس عناصر پایه ای سیستم سرمایه داری عبارت اند از: تولید و مبادله کالا، مالکیت خصوصی، بازار، پول و اعتبارات، سود، و مناسبات بین سرمایه و کار مزدی.

بنابر این سؤالی که اکنون باید به میان آورد این است که اقتصادهای شراکتی و طبق درخواست کدام جنبه از سرمایه داری را "انقلابی" کرده است؟ مطمئناً سود سرمایه هنوز پابرجا است. چنان که گاردین می نویسد:

پیوستن به اقتصاد شراکتی به عنوان یک تأمین کننده خدمات، کالا، ترابری یا هر آنچه بازار طلب می کند، به شما امکان می دهد پول درآورید و همزمان عضوی از یک "جنبش" باشید. این فوق العاده جذاب به گوش می رسد. چنین نیست؟

اما اشتباه نکنید! این همان کسب و کار است. و نکته این است که این را با قبول خطر برای خودتان، فراموش می کنید. این که مشارکت تان در اقتصاد شراکتی چگونه باشد، تغییری در این واقعیت نمی دهد.

و نهایت این که هیچ یک از مشاغلی که به میدان اقتصاد شراکتی پا نهاده اند، از زمره مشاغل غیرانتفاعی نیست. بلکه تمامی آنها شرکتهایی اند که هدف شان کسب سود از مجرای اقتصاد شراکتی به



مراتب غیررسمی تری است که از قبل هم وجود داشته است.

البته اگر شما فقط بخش "جنبش" اش را بگیرید، هرگز به پرارزش ترین شرکت سرمایه داری در دنیا، مثل خود ایربی ان بی - به ارزش 10 میلیارد دلار، که با برخی هتلهای زنجیره ای برابری می کند - تبدیل نخواهید شد. خیر، شما مجبورید راهی را بیابید که واسطه گری برایتان ثمری هم داشته باشد. آن راه هم سرمایه داری 101 است و نه "جنبش".

مالکیت خصوصی چطور؟ در اقتصاد شراکتی آن هم سر جای خود باقی است. کافی است یک روز بیشتر از آنچه توافق کرده اید، در یکی از آپارتمانهای ایربی ان بی بمانید، خواهد دید چه خواهد شد. و این اقتصاد هنوز همچنان یک اقتصاد بازار-بنیان است، که در آن پول با محصولات و خدمات، یعنی کالا، مبادله می شود. اگر این اقتصاد به واقع یک اقتصاد شراکتی است، در این صورت می توان تمام بخشها و صنایع درون سرمایه داری را به عنوان بخشهایی از اقتصاد شراکتی دسته بندی کند، زیرا این به اصطلاح "شارکت" - یعنی مبادله پول با کالا - یکی از مشخصه های اساسی تمام بازارهاست.

پس بالاخره جنبه "انقلابی" اقتصاد شراکتی چیست؟ در واقع در این اقتصاد ابداً شراکتی رخ نمی دهد. شراکت حاوی نوعی معامله نوعدوستانه یا مالکیت اشتراکی است. به واقع هم زمانی (و هنوز هم) یک چنین معاملات مهربانانه ای در اسلاف شرکتهایی چون ایربی ان بی وجود داشته اند؛ مثلاً جمعیتهای آنلاین مثل کاوچ سرفر (CouchSurfer) که به مسافران اش امکان می داد به یمن لطف دیگران محلی مجانی برای خوابیدن پیدا کنند.

خیر، آنچه ما داریم شراکتی نیست؛ در این اقتصاد خبری از لغو مالکیت خصوصی یا استقرار مالکیت اشتراکی توده گیر نیست. بلکه آنچه ما داریم، تبدیل توده گیر تولیدات و محصولات تحت مالکیت شخصی به خدمات اجاره ای است. کلک بزرگ اقتصاد شراکتی این است که نام چیزها را عوض کرده است، بی آن که خود چیزها را عوض کرده باشد. اجاره دادن و کار مزدی - که از بدو سرمایه داری وجود داشته اند - صاف و ساده برچسب "شارکت" را گرفته اند. مالکیت خصوصی و تمام قوانین سرمایه داری منبعت از آن، نه از میان برداشته شده اند و نه حتی تغییر کرده اند. اقتصاد شراکتی دقیقاً همان مبادله کالا است که به آن، به فراخور دوران اینترنت رنگ و لعابی پر زرق و برق، جذاب و مدرن داده شده است. این همان دنیای استتار شده ای است که "برادر بزرگ" در رمان کلاسیک جرج آرول (1984) به آن افتخار می کند.

آنتونی کالامار، در مقاله ای خواندنی، این "روح زمانه" شراکتی را نوعی "شارکت زدائی" توصیف می کند که طبق آن سرمایه داری ماهیت سودجویانه خود را پشت ماسک مهربان و خنده روی "شارکتی" پنهان می کند. در این روند، امکان یک اقتصاد واقعاً مشارکتی - یک اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت عمومی و مهار بازار بی لجام - کنار زده می شود. درست است که پرت و تلفات ممکن است توسط این قبیل شرکتها کاهش یابد، اما در سطح اجتماعی آنها جز برای گسترش بازار عمل نمی کنند. کالامار می نویسد:

فرق اساسی بین وعده های یک اقتصاد واقعاً شراکتی، و این موج شرکتهای "شارکت زدا"، که می کوشند زیر نام اقتصاد "شارکتی" پنهان شوند، این است که شرکتهای اخیر در تقابل آشکاری با هر آن چه شراکتی است، به نحو گریزناپذیری به مبادلات پولی برای کسب سود اشتغال دارند.



این اقتصاد همچنین محل باورها و کوششها برای نیل به یک اقتصاد واقعاً مشارکتی است، و به این منظور زبانی را از ما می‌دزد که ما از آن برای گفتگو در باره اقتصاد مشارکتی استفاده می‌کنیم؛ و پاسخ ضرور ما را به یک بحران قریب الوقوع محیط زیستی، به برجسب دیگری برای همان منطق اقتصادی ای به کار می‌برد که خود مسبب مقدم آن بحران بوده است.

... بیش از 100 سال است که تماماً موضوع رشد در میان بوده است: یافتن بازارهای جدید، تولید محصولات جدید، یافتن راه های جدید مصرف. "بچه جان، اقتصاد باید رشد کند!" تمام شرکتهای "سهام زدای" پیشگفته هم در تمام دوره حیات شان در حال رشد بوده اند. آنها در برابر نیروی تخریبی مهیب اقتصاد مسلط اقدامی نمی‌کنند، بلکه به این نیروی تخریب می‌افزایند، زیرا آنها هم در همان

منطق بازار سرمایه داری، یعنی رشد بی پایان برای سود، سهیم اند. شرکتهای اقتصاد شراکتی موجب صرفه جویی در مکان، صندلیهای خالی ماشینها می‌شوند، و دستهای بیکار همین که وارد بازار شوند می‌توانند پول درآورند. مناسبات اجتماعی که شاید بتوان آن را با نوعی اقتصاد واقعاً مشارکتی مشخص کرد، زیر فشار هیولای محاسبات پولی و منطق رشد برای سود پس رانده می‌شوند.

تام اسلی، مقاله نویس مجله چپ رادیکال جاکوبین نیز بر نکته مشابهی انگشت می‌گذارد و می‌نویسد:

"این تجربیات به روشنی نشان می‌دهند که سمتگیری کارآفرینانه این جنبش بیشتر بر ابتکارات مبتنی بر تعلقات اشتراکی حاکم است. تنش درونی این مدل کسب و کار به تغییر سریع آن و دیگر مدلها منجر شده و موجب ترک بیشتر و بیشتر ایده جامعه محور اولیه در این مدل شده است. به نحوی که مدلهای اقتصاد شراکتی امروزه به مدل جذاب شرکتهای بزرگ تبدیل شده است.

اقتصاد شراکتی به سرعت از مدلی مبتنی بر مشارکت و همکاری به مدلی برای استخدام دیمی و بی حق و حقوق تبدیل شده است. این تغییر پیامد مستقیم سرمایه گذاریهای پرریسک و الزامات رشد برای سودی است که باید نصیب سرمایه شود. چنین پروژه هائی ما را قدمی هم به جامعه ای برابرتر، که ما مشتاق نیل به آنیم، نزدیک نخواهد کرد.

برآمد رانت خواران

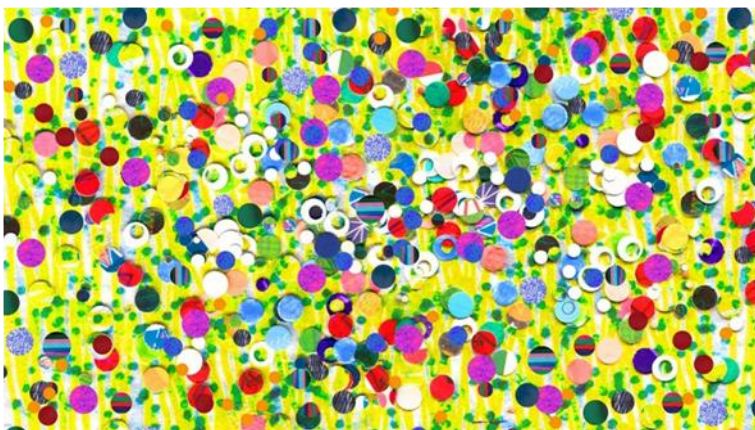
ادعا می‌شود که مشخصه اقتصاد "شراکتی" تبدیل مالکیت خصوصی به اجاره است و شرکتهائی که این اجاره پایایی را ممکن می‌کنند - یعنی عرضه و تقاضا را به هم می‌رسانند - بخشی از اجاره را به عنوان سود دریافت می‌کنند. از این منظر تفاوت بسیار مهمی بین اقتصاد "شراکتی" و سرمایه داری کلاسیک وجود دارد: به عوض آن که سود سرمایه برشی از ارزش اضافی ای باشد که در روند تولید خلق می‌شود، شرکتهائی که در مرکز اقتصاد "شراکتی" قرار دارند، سودشان را با گرفتن بخشی از اجاره کسب می‌کنند. اما مگر این "اجاره" چیزی غیر از ارزش اضافی است که در جریان تولید ایجاد شده است؟

مارکس در کتاب مشهورش، کاپیتال، توضیح می‌دهد که تمام انواع ارزشهای جدید در یک اقتصاد در اقدام به کار حاصل می‌شوند و ارزش اضافی چیزی نیست مگر کار پرداخت نشده طبقه کارگر؛ ارزشی که توسط کارگران در ورای دستمزدی که دریافت می‌کنند، ایجاد می‌شود و سرمایه داران به مفتی آن را به جیب می‌زنند.

این ارزش اضافی متعاقباً به صورت سود، بهره و اجاره تقسیم می‌شود. بنابراین صاحبان پول و سرمایه (بانکها و سرمایه گذاران) که بابت پول شان بهره می‌گیرند و صاحبان املاک (زمینداران) که بابت زمین شان اجاره می‌گیرند، خود هیچ گونه ارزشی ایجاد نمی‌کنند، بلکه صرفاً به بازتوزیع ارزش و ارزش اضافی ای دست می‌زنند، که پیشتر در جریان تولید کالا ایجاد شده است.

از این رو با برآمد اقتصاد "شراکتی" ما در واقع در مقیاس وسیعی شاهد برآمد نوعی سرمایه داری انگلی جویای اجاره ایم. "انقلاب" عمده اقتصاد "شراکتی" همانا تبدیل مالکیت شخصی به مالکیت خصوصی بوده است، یعنی تبدیل دارانی خصوصی ملیونها مردم عادی (خانه، ماشین، ...) به منبعی برای سود سرمایه دارانه [برای سرمایه داران] بوده است. ساده بگوئیم، اقتصاد "شراکتی" دارائیهای شخصی خرد را به سرمایه تبدیل کرده است.

ضمن این که ممکن است ایربی ان بی و شرکتهای مشابه به استقرار مؤثرتر برخی از منابع و بهبود آنها کمک کرده باشند، اما آنها هرگز اقدامی برای سرمایه گذاری مجدد سودهای حاصله شان برای رفع کمبودها در هر جا که باشند، نمی کنند. به عبارت دیگر آنها برای تکامل نیروهای مولد هیچ اقدامی نمی کنند.



زیبایمانی اقتصادهای "مشارکتی" و "طبق درخواست"

مورد ایربی ان بی یک نمونه کامل است. این بازیگر بزرگ اقتصاد "شراکتی" از این واقعیت که در جامعه کمبود مسکن و اقامت قابل پرداخت وجود دارد، به افراط سود می برد. اما این سود هنگفت را، به عوض تجدید سرمایه گذاری برای حل مسئله مسکن - که در یک جامعه با برنامه سوسیالیستی اتفاق خواهد افتاد - صرف ریخت و پاش و تبلیغات و بازاریابی برای گسترش سهم خود از بازار می کند. این مبنای کل مدل کسب و کار اقتصاد "شراکتی" است.

در عین حال مثالهای بسیاری وجود دارند که نشان می دهند ایربی ان بی به عوض آن که به حل بحران مسکن کمک کند، در واقع مسئول وخامت آن است. بسیاری از ملاک و زمینداران که پیشتر املاک شان را به اجاره بلندمدت می دادند، اکنون به تبدیل آنها به خانه های مسافرتی و اقامتگاه های کوتاه مدت - با اجاره های بسیار بالاتر از اجاره بهای بلندمدت - روی آورده اند. پس ایربی ان بی به عوض استقرار مؤثرتر منابع عملاً به تشدید محدودیتها خدمت کرده است.

نمونه اوبر نیز همین نکته است. در این مورد نیز سروکار ما با شرکتهای است که به علت وضع نابسامان حمل و نقل عمومی در بسیاری از شهرهای دنیا، سود خارق العاده ای را نصیب خود می کند. اما به عوض سرمایه گذاری این سود هنگفت در بخش حمل و نقل عمومی، اوبر هم - مثل ایربی ان بی - این سود را صرف تبلیغات و بازاریابی می کند. البته مادام که اوبر یک شرکت خصوصی است، طبیعتاً شرکتهای در جستجوی سود بیشتر خواهد بود و این امری بدیهی است. اوبر، ایربی ان بی، و دیگر شرکتهای مشابه تماماً از قوانین و منطق سیستم سرمایه داری تبعیت می کنند، که بر رقابت و پیگیری سود استوار است.

به همین ترتیب، شرکتهایی که در اقتصاد "طبق درخواست" فعال اند، با "خویش فرما" نامیدن کارگران خود (به عوض استخدامی و کارگر) از قبول هر تعهدی برای تأمین شرایط کار، حقوق جنبی کار، لوازم مورد نیاز، آموزش آنان و ... اجتناب می ورزند. آنها نیز به جای سرمایه گذاری برای بهبود مهارتها و ابزارهای نیروی کار، و بنابراین به جای کمک به افزایش تولیدوری در بخشهای این اقتصاد، فقط از بیکاری توده گیر، و فراوانی کار ارزان قیمت و غیرتولیدی موجود در تمام عرصه های جامعه - که خود ماحصل بحران سرمایه داری است - بهره می برند و به ثروت خود می افزایند. این شرکتهای نیز به جای کمک به توسعه نیروهای مولده، عملاً از عوارض ناشی از رکود در جامعه سود می برند.

در اینجا لازم است یک تفاوت مهم دیگر بین اقتصاد "شراکتی" و اقتصاد اصیل سوسیالیستی مبتنی بر برنامه ریزی برای تولید پایه ای، مورد تأکید قرار گیرد. در حالی که اقتصاد "شراکتی" ممکن است بتواند تخصیص منابع را به نحو مؤثرتری سازمان دهد و اتلاف منابع را در یک بخش معین کاهش دهد، نقش دموکراسی کارگران و تولید پایه ای برنامه ریزی شده در اقتصاد سوسیالیستی همانا هدایت منابع تخصیص یافته، که نهایتاً در مدت زمان کار اجتماعی منعکس می شود، در تمامی بخشهای اقتصاد است؛ بازتوزیع منابع بر پایه کمبود یا نیاز به این یا آن منبع در این یا آن بخش از اقتصاد به عنوان یک کل است.

در اقتصاد سرمایه داری، این همانا سیگنالهای قیمت و بازار اند که نقش مشابهی را برای سمندهی به منابع و تخصیص آنها و مقدماتاً هم از طریق هدایت سرمایه گذاریها به عهده دارند. با این حال در نظام سرمایه داری این امر بر پایه نیازها صورت نمی گیرد، بلکه به علت عدم انطباق عرضه و تقاضا برای کالاهای معین، و امکان دستیابی به ابرسود توسط سرمایه داران، از طریق پمپاژ سرمایه در این یا آن بخش اقتصاد رخ می دهد.

از این قرار در بخشهایی که اقتصاد "شراکتی" در آنها حضور مسلط دارد، ممکن است تخصیص منابع مؤثرتری صورت یابد. اما عملیات شرکتی که از نقش هدایت کننده در اقتصاد "شراکتی" برخوردارند (یعنی در واقع همان اقتصاد سرمایه داری) برای مواجهه و رسیدگی به نیازهای اجتماعی نیست، بلکه صرفاً متوجه تحصیل سود است و در



اعتراض رانندگان تاکسی در بوگوتا (کلمبیا) به اوپر: این قانونی نیست

این میان تخصیص منابع بین بخشهای مختلف و در کل اقتصاد همچنان به دست انارشی بازار سپرده می شود: مکانیسمی که به واقع بسیار نامؤثر است. از این روست که ما همچنان با واقعیت حضور تناقضات عمیقی در سراسر سیستم سرمایه داری مواجه ایم: بیکاری توده گیر در کنار مفرط کاری، بیخانمانی در کنار خانه های خالی، ناداری در کنار دارائیهای نامتصور و تل انبار پول در دستان صاحبان سرمایه و مشاغل بزرگ. بنابراین در نظام سرمایه داری، با فاصله بسیاری از تخصیص مؤثر منابع، ما با اتلاف شدید منابع مواجه ایم؛ واقعیتی که از تناقضات درونی این نظام سرچشمه می گیرد.

این واقعیت که سرمایه گذاران سرمایه های سنگینی را در اقتصاد "شراکتی" – این اقتصاد رانتی خالص - به کار می اندازند، مشخصاً بازتاب دیگری از شبیح بزرگی از تولید اضافی (تولید مازاد) است که اقتصاد جهانی را به واقع دلهره آور کرده است: نابرابری در ابعاد بیسابقه در کنار سودهای سرشاری که در دستان فقط 1 درصد اهالی زمین انباشته می شود. اما با توجه به سطح مفرط تولید اضافی که هنوز در مقیاس جهانی وجود دارد، آنچه ممکن است برای سرمایه گذاری در تولید واقعی عاید شود، ناچیز است. در این وضع تولید گسترش بورس بازی، رشد حبابهای دارائی و عدم ثبات فزاینده در بازارهای سهام بسیار طبیعی اند.

برآمد اقتصاد رانتی در قامت اقتصاد گسترش یابنده "شراکتی"، به شرحی که گذشت، مطلقاً منادی یک فاز دینامیک جدید از سرمایه داری نیست؛ بلکه درست عکس این مدعا را ترسیم می کند: بن بست که سرمایه داری برای تحول نیروهای تولید - صنعت، علم، تکنولوژی، و تکنیک - در آن گرفتار آمده است.

مخلص کلام این که اقتصاد به اصطلاح شراکتی، بس دور از نشانه ای از فرارسیدن یک دوران جدیدی از همکاری، برابری، و مالکیت مشترک، به سادگی همان سرمایه داری انگلی با قدری آرایش و زیباسازی آن است. سیستم فرسوده سرمایه داری، که دیگر قادر به بسط نیروهای مولد و سوق جامعه به جلو نیست، کوشیده است زشت ترین و دفع کننده ترین خطوط سیمایش را بپوشاند و آن را شریف جلوه دهد.

پایان فصل اول

کارآفرینان خرد یا کارگران دیمی

دوشادوش و همسان اقتصاد "شراکتی"، اقتصاد "طبق درخواست" نیز سر برآورده است. تمرکز این قبیل خدمات طبق درخواست ظاهراً و بسیار بیشتر از هر چیز دیگر، بر منافع مصرف کننده است، توأم با تحسین شوق زده ای از "عجایی" از این دست که افراد قادر اند خدمتکار ارزانی را برای نظافت آپارتمان شان برای چند ساعت "استخدام" کنند یا ساعت 2 بعدازنیمه شب تاکسی ارزانی را، فقط با لمس یک دکمه آی فون شان سفارش دهند.

از این زاویه هیچ چیز انقلابی ای در اقتصاد "طبق درخواست" وجود ندارد و در واقع چیزی بیشتر از صورت آرایش شده "کتاب زرد" (کتاب قطوری با برگهای زرد، حاوی شماره تلفن شرکتها و کسب و کارهای مختلف با خدماتی که



هر یک عرضه می کردند)، نیست. تفاوت

این است که در دنیای اقتصاد طبق

درخواست، یک شغل یا یک کسب می

تواند هر کسی یا هر چیزی باشد: حتی یک

شخص منفرد، که خدمت معین، یا مجموعه

متنوعی از خدمات را عرضه می کند. به

این ترتیب، مصرف کننده می تواند از

طریق شرکتهائی مثل "خرگوش وظیفه

شناس" (TaskRabbit) هر خدمت

متصور را از "وظیفه شناسان"

پرشماری درخواست کند، که برای عرضه

زمان و مهارت خاصی نزد این شرکت

ثبت نام کرده اند.

در این میان "سرمایه داران آزادیخواه" به ستایش فوق اغراق آمیز مزایای اقتصاد طبق درخواست برای "کارآفرینان" آن برخاسته اند. به ما گفته می شود که اقتصاد طبق درخواست (که همچنین اقتصاد فر فره هم نامیده می شود)، به نسل جدید امکان می دهد که سنت روز کاری از 9 صبح تا 5 بعدازظهر را بشکند و غل و زنجیر استخدام نزد فقط یک کارفرما را بگسلد. کارگران جوان خواهان "آزادی" اند! ببینید: آزادی انتخاب این که کی می خواهی کار کنی، چه کار بکنی. ما دیگر مجبور نیستیم به یک شغل محدود شویم، مجبور باشیم هر روز و هر ساعت وظایف یکنواختی را انجام دهیم. کارگر مدرن امروزی می تواند همه فن حریف باشد، خودش را به عنوان یک فرد شکوفا کند و پیگیر چیزی باشد که برایش شوق و ذوق دارد.

گفته می شود که این کارگران "آزاد" نیروی محرکه پشت اقتصاد طبق درخواست اند: "کارآفرینان خردی که سرمایه داری را با اتکا به خلاقیتها و استعدادهایشان به پیش می رانند. زیبایی اقتصاد طبق درخواست این است که دیگر هر کسی می تواند کسب و کار خود را آغاز کند، رئیس خودش باشد، و انسان خودساخته ای باشد."

اما در این مورد نیز باز شکاف عمیقی بین وعده و واقعیت وجود دارد. چنان که نیویورک تایمز در مقاله ای با عنوان "در اقتصاد طبق درخواست کارگران هم آزاد اند و هم نامطمئن"، می نویسد:

... اما در اقتصادی با میزان بالایی بیکاری، کارگران طبق درخواست به مراتب بیشتر از آن که کارآفرینان خرد باشند، "دستمزد خرد بگیران" اند. آنها غالباً هفت روز در هفته کار می کنند، و مدام در تقاضای کسب درآمدی بخورونمیر با انجام مجموعه ای از کارهای خرد و ریز اند. این کارگران، وقتی شرکتهائی که انجام خدماتی را به آنها می سپرند، مدل کسب و کارشان را عوض می کنند، یا دستمزدها را کاهش می دهند، فاقد منبعی برای گذران به امان خدا می مانند. برای کاهش این ریسک است که آنها به عرضه ترکیبی از خدمات متوسل می شوند.

از این رو، این کارگران - بس به دور از توانمندی ادعائی حاصل اقتصاد طبق درخواست - مجبور اند که به "کار آزاد" روی آورند، زیرا بحران سرمایه داری و فقدان امکان مشاغل باثبات قدرت را از آنان سلب کرده است. این "وظیفه شناسان خویش فرما" مطلقاً تجلی یک ارتش کارآفرینان مشتاق نیستند، بلکه در واقع درست نقطه مقابل آن اند: نامطمئن ترین لایه طبقه کارگر، که هنوز مجبور به فروش نیروی کار خویش است، زیرا این به واقع تنها کالائی است که از آن آنهاست.

تفاوت در این است که چنین کارگرانی مجبور اند نیروی کارشان را در اندازه های کوچک و کوچکتر، بدون هرگونه اطمینان و امنیت شغلی، بدون تضمین یک قرارداد و درآمدی کافی درخور یک زندگی انسانی، بفروشند. شرکت‌هایی مثل "خرگوش وظیفه شناس" – چنان که نشریه جاکوبین به طنز می نویسد – همانا یک "آژانس کاریابی موقت تکریم شده" است.

ظهور این لایه کارگران "خویش فرما"، که مدام مثل فریره در حرکت است، در واقع ناشی و مبین ظهور قراردادهای صفر ساعته است. بازگشت به دوره "دستمزد زمانی" و "دستمزد به ازاء هر قطعه کار" است که مارکس آنها را در کتاب سرمایه تشریح کرده است. چنان که نیویورک تایمز در همان مقاله پیشگفته می نویسد:

کار تکه تکه شده ابداً پدیده جدیدی نیست. اما این گونه که تکنولوژی به آن سرعت داده و آن را به عنوان "آپ" بسته بندی کرده، زیر نامهای اقتصاد "شراکتی"، اقتصاد "رفاقتی"، اقتصاد "همکارانه" و اقتصاد "فریره" جلالی به مراتب بیشتری یافته است.

نرخ بیکاری بالا، رقابت بین مشاغل، و فشار بر دستمزدها به تشدید مسابقه برای سقوط وضع کارگران، و ایجاد شرایط و مقررات باز هم نامطمئن تر کار انجامیده اند. حتی یک ترم جدید وضع شده است تا آنانی را که از کار تحت این شرایط بینهایت نامطمئن رنج می برند، بتوان بیان کرد: "پرکاریا" (دیمی کار). نیویورک تایمز در ادامه مقاله خود می نویسد:

اقتصاددانان کار می گویند که اگر این محلهای شغلی می توانند نیروی کار را به خود جذب کنند، از آن روست که بسیاری از کسانی که نمی توانند شغل باثباتی پیدا کنند، خود را مجبور به پذیرش مشاغل موردی می بینند. برابر داده های "دفتر آمار کار"، در جولای سال 2015 قریب 10 میلیون امریکائی بیکار بودند و علاوه بر این 7/5 میلیون نفر هم به مشاغل پاره وقت اشتغال داشتند، زیرا کار تمام وقت برای آنان وجود نداشت.

این واقعیت که یافتن یک کار خرد آسانتر از شغلی باثبات است، موجب پیدایش لایه ای در طبقه کار شده است، که به کار و دستمزد نامطمئن وابسته است. گای استندینگ، اقتصاددان کار و صاحب نظر سندیکائی بریتانیائی، این لایه را به جای پرولتاریا، پرکاریا (دیمی کار، نامطمئن کار) نامیده است.

او می گوید: "کار شرکتها در اصل این است که در نوعی مسابقه حذفی یکی را در برابر دیگری قرار دهند و کار را به کسی بسپارند که سریعتر جنبیده و برای انجام آن کار دستمزد کمتری طلبیده است.

درحالی که مزایای اقتصاد مطابق درخواست برای مصرف کنندگان با شدت و حدت تبلیغ می شود، این در واقع منافع



سرشار این اقتصاد برای سرمایه داران است که به روشنی به مراتب بیشتری به چشم می آیند. در این اقتصاد لزومی به پرداخت بیمه سلامت و از کار افتادگی، حق تعطیلات، و پرداخت سهم به صندوقهای بیمه و بازنشستگی وجود ندارد. واقعاً هم تمایل برای نامیدن و دسته بندی برخی از کارگران به عنوان "خویش فرما" ابتدا در بریتانیا مشاهده شد. شمار کارگران "خویش فرما" در این کشور با شروع بحران 2008 رو به افزایش نهاد، و اتحادیه های کارگری در آنجا علیه اصطلاح جعلی "خویش فرما" دست به مبارزه زدند. این

اصطلاح مشخصاً توسط شرکت‌هایی در بخش ساختمان جعل شده است که می کوشند با برونسپاری کار و به کارگرفتن کارگران "خویش فرما" از طریق بنگاه های کاریابی، از جیب کارگران از هزینه های کار بکاهند.

مهمتر این که با امضای قراردادهای فردی یا مراوداتی که روی پلاتفرمها و از طریق "آپ" ها انجام می شوند، کارگران شاغل در اقتصاد مطابق درخواست منزوی و متمیزه می شوند: آنها از محیط جمعی کار بیرون کشیده می شوند و به این ترتیب تمایل به سازمانیابی که پرورده محیط کار جمعی است، نیز از آنان سلب می شود. رانندگان شرکت اوبر و "کارپزیران" شرکت "خرگوش وظیفه شناس"، متمیزه و محروم از امکان سازمانیابی، مواد خامی مناسبی برای استثمار توسط سرمایه داری اند. مقاله نیویورک تایمز ادامه می دهد:

شرکتهای اوبر، لیفت و "خرگوش وظیفه شناس" به ترتیب بیش از 1/5 میلیارد دلار، 333 میلیون دلار، و 380 میلیون دلار درآمد نصیب سهامداران شان کرده اند. بخشی از جاذبه این شرکتها برای سهامداران شان این است که آنها با به کارگرفتن مؤثر افراد به عنوان "کارگزار" [و نه کارگر] از پرداخت حقوق و دستمزد به کسانی که قاعدتاً باید به عنوان کارگر استخدام کنند، شانه خالی می کنند.



اقتصاد طبق درخواست، عیناً مشابه اقتصاد شراکتی، مبین هیچ تحول انقلابی و ترقیخواهانه ای در دوره حیات سرمایه داری نیست، بلکه برعکس انعکاس "ویرانکده" دیگری از سیستم فرتوت و بحران بنیان سرمایه داری است. تکرار داستان کهنه استنمار، نایر ابری، و ناامنی است که برای "نسل تلفن هوشمند" بسته بندی و علم شده است.

وضع از این قرار است که ما از یک طرف شاهد "مسابقه ای علیه ماشین" توسط کارگرانی هستیم که در اثر تکنولوژی اطلاعات و اتوماسیون با تهدید "بیکاری تکنولوژیکی" مواجه اند. طبق تحقیقی که دانشگاه آکسفورد انجام داده است، پیش بینی می شود که تا سال 2035 حدود نیمی از تمام مشاغل در کشورهای پیشرفته سرمایه داری دنیا در نتیجه اتوماسیون منسوخ شود. این وضع شامل مشاغل کارگران یقه سفید، از جمله کارمندان دولتی، نیز خواهد شد. در این روند فوج عظیمی از جوانان تحصیلکرده اما بیکار ایجاد خواهد شد، که کاری برایش پیدا نمی شود و بنابراین مجبور است به شکار هر نوع کار ناامن و دیمینی اقدام کند.

به این فراز از مقاله مندرج در "تک کرانچ" TechCrunch توجه کنید:

... ما بر سر یک تقاطع قرار گرفته ایم: کارگران آموزش دیده اما کم تجربه از سوئی و کارهای خرده ریز کوتاه مدت از سوی دیگر. به نظر می رسد کارگران باسواد امروزی، با شمار فزون از نیاز، تنها یک مجرای شغلی پیش رو دارد: دیمی کاری...

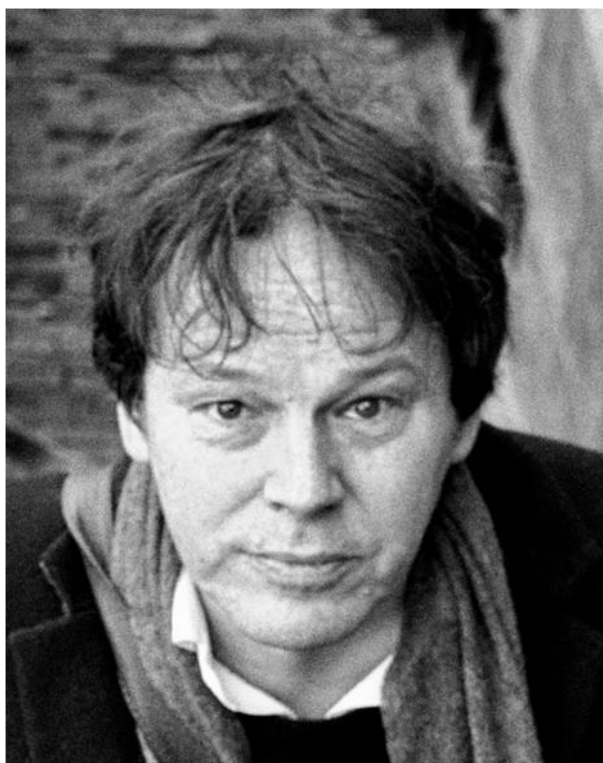
از این قرار چه اتفاقی خواهد افتاد وقتی یک کارگر تحصیلکرده اما کم تجربه پا به میدان اقتصاد مشارکتی می گذارد؟ ما را به فرودگاه می رساند یا طبق سفارشی که داده ایم، غذایمان را دم درب خانه تحویل می دهد! دست کم تا وقتی رانندگی اتوماتیک نشده است.

از طرف دیگر در کنار رقابت جاری بین کارگران و تکنولوژی، ما شاهد تشدید رقابت در میان خود کارگران ایم. و اینها دو طرف یک سکه اند: آنها که، در کوتاه مدت در اثر بحران و در بلند مدت در اثر اتوماسیون، از جهان کار بیرون انداخته شده اند، مجبور اند به رقابت با یکدیگر برخیزند. نتیجه، شکاف عظیم و مدام فزاینده بین ثروتمندان و دیگران است. "خویش فرمائی دیمی" قراردادهای صفرساعته، دستمزدهای اندک: اینها آینده واقعی کار در نظام سرمایه داری برای اکثریت 99 درصدی اند.

بیگانگی و استثمار

ظهور خدمات طبق درخواست که با حضور "خویش فرمایان" منفرد ارائه می شوند، سرمایه داران نوعی مسابقه بی انتها و بینهایت "آزادانه" ای را سازمان داده اند: رقابت محض بین کارگران، این افسانه را تغذیه می کند که آنان از قیود و تعهدات قراردادهای ثابت و اوقات کار اکید "آزاد" شده اند.

این البته حقیقت دارد که بعضی از کارگران جوان این دست لفاظی های سرهم بندی شده توسط سرمایه دارانی را که در رأس اقتصاد طبق درخواست قرار دارند، در باره آزادی و رهائی پذیرفته اند. اما این ابداً دلیلی بر استحکام ایده های بورژوائی لیبرال نیست. بلکه گسترش شیوه کار "خویش فرمائی" دقیقاً بازتاب واقعیتهای خلاف این برداشت است:



دیوید گریب:
شاخص سرمایه داری امروزی گسترش "کار گل" است

بیگانگی از کار که بسیاری از کارگران امروزه روز در نتیجه رنج مفرط از مشاغل روح خراش در شرکت‌های عظیم و بی چهره سرمایه داری تجربه می کنند. نیویورک تایمز می نویسد:

شرکت‌های "اقتصاد فر فره" این تصور از خودمیری و تنوع را حفظ و تقویت می کنند که گویا کارگران به اختیار خودشان وظایف متنوعی را انتخاب می کنند و برنامه کارشان را به دلخواه خودشان تنظیم می کنند. انگار که این کارگران، به جای کار به دستور شرکت‌هایی بی چهره، دارند با و برای رفقایشان کار می کنند.

به حق تمایل قدرتمندی در ما وجود دارد که به جای آن که دندانه ای از ماشین سرمایه داری باشیم، فرمان زندگی مان را خودمان به دست داشته باشیم؛ تمایلی که وقتی از ساعت 9 صبح تا 5 بعدازظهر مجبور به فروش نیروی کارمان به انحصارات بزرگی هستیم، که فرمان جامعه را در دست دارند، تأمین نمی شود. از این رو خیلی ها "تصمیم" به کار کردن در اقتصاد طبق درخواست، یا "انتخاب" این نوع کار، را نوعی طغیان و خیزش علیه سیستم حاکم تلقی می کنند.

اما این نوع طغیان، طغیانی انفرادی است و ما، به عنوان فرد، فاقد قدرت ایم. ممکن است عده معدودی با کارکردن زیر نام "وظیفه مند" (عنوانی که در اقتصاد طبق درخواست، به جای کارگر مرسوم شده) بتوانند فرداً و موقتاً خودشان را نجات دهند، اما در چارچوب این رقابت حاد نجاتی برای اکثریت عظیم کارگران متصور نیست. کار "آزاد" به هیچ وجه کنترل وضع را، مادام که بانکها و شرکت‌های بزرگ در دست سرمایه داران خصوصی باقی بمانند و تصمیمات بزرگ مربوط به جامعه را اینها بگیرند، به دست ما نمی سپرد. حتی در سطح فردی نیز تمام آنچه به نام "خوش فرمائی" و کار "آزاد" معرفی می شود، چیزی جز سلطه خردکننده و استثمار یک کارگر تنها در شرایط ناامنی، رقابت و نااطمینانی مادام العمر نیست.

اقتصادهای "شراکتی" و "طبق درخواست"، همزمان هم کارگران را نسبت به کارشان و هم آنان را – و ما را – نسبت به هم بیگانه می کند. اکنون تعاملات ما با دیگران به نحو فزاینده ای از طریق "اپ" ها و لیستی از قیمت‌ها و مشخصات صورت می گیرد. مارکس در زمان خود نوشته هایش توضیح داده است که چرا این بیگانگی ذاتی جامعه ای است که تحت سلطه پول و کالا است. اکنون که دیگر همه چیز کالائی شده - یا می تواند بشود - تمام مناسبات انسانی بر مناسبات پولی استوار شده است.

چنان که دیوید گریب، انسان شناس آنارشیست، متذکر شده است "به نظر می رسد که شاخص سرمایه داری امروزی گسترش "کار گل" و مشاغل مزخرفی است که آشکارا بی محتوا و فرساینده قوای مغزی و فاقد هرگونه نقش اجتماعی اند." اما چنان که روزنامه اکونومیست در واکنش خود به گریب توضیح می دهد "این مشاغل چنان فاقد نقش اجتماعی هم نیستند: سرمایه داری بیهوده مردم را استخدام نمی کند و به کار دستمزد نمی پردازد، زیرا در این صورت فقط از سود خودش می زند. بسیاری از مشاغل مورد نظر گریب که او آنها را "کار گل" تشخیص می دهد، در بخش‌هایی انجام می شوند که به علت رقابت و مالکیت خصوصی اکیداً در نظام سرمایه داری ضرورت دارند: بخش متورم اداری، تبلیغات و بازاریابی، مؤسسات مالی، صندوق‌های تأمین سرمایه داری، ... و درست همین قسم مشاغل اند که در یک جامعه سوسیالیستی از بین خواهند رفت و جای آنها را کار آژانده ای خواهد گرفت که به اختیار برای رفع نیازهای مهم جامعه - همچون تحقیقات علمی، مراقبت‌های بهداشتی، تعلیم و تربیت، و انرژی سبز - کانالیزه خواهد شد.

اکونومیست متذکر می شود چیزی که فراوانی مشاغل مزخرف به واقع آشکار می کند، سطح عظیم و غیرقابل درک تقسیم کاری است در اقتصاد که سرمایه داری مدرن با خرد کردن و شکستن روندهای تولید به تکراری ترین و ابتدائی

ترین وظایف، ایجاد کرده است. همانا این تقسیم کار باورنکردنی، و اسارت کارگران در چنبره منافع رؤسای شان است که به حس تشدید بیگانگی – چنان که کارگران امروزی نسبت به کارشان دارند – انجامیده است.

چنان که مارکس و انگلس در *ایدئولوژی آلمانی* توضیح می دهند:

... تقسیم کار نخستین نمونه از این چگونگی را به ما عرضه می کند که مادام که انسان در جامعه طبیعی زندگی می کند، یعنی مادام که شکاف بین منافع شخصی و جمعی باقی است، و بنابراین مادام که کار انسانی نه دواطلبانه بلکه به طور طبیعی تقسیم شده است، عمل انسان به قدرتی بیگانه علیه او تبدیل می شود، که به جای آن که تحت کنترل او باشد، او را به اسارت می گیرد. زیرا به محض آن که توزیع کار پا به هستی می گذارد، هر انسان دارای فضای فعالیتی منحصر به فرد و شخصی می شود، که بر او اعمال می شود و انسان را از آن گریزی نیست. خواه یک شکارچی یا ماهیگیر، خواه یک چوپان یا یک ناقد زبردست، اگر نمی خواهد وسائل معاش اش را از دست دهد، مجبور است همانی که هست بماند.

آنها وضع را در جامعه سوسیالیستی از این منظر چنین توضیح می دهند:

... در سوسیالیسم کسی فضای منحصر به فرد فعالیت ندارد، بلکه هر کس می تواند در هر زمینه که می خواهد تربیت شود. جامعه تولید همگانی را تنظیم می کند و بنابراین ان امکان را برای من فراهم می آورد که امروز کاری و فردا کار دیگری را انجام دهم؛ صبح به شکار بروم، بعدازظهر به ماهیگیری، عصر به گله داری و بعد از شام هم به نوشتن نقد ادبی بپردازم.

به واقع "آزادی"، "ارهایی" و "تنوعی" که اقتصاد طبق درخواست و عده می دهد، ممکن است به نظر بسیاری، همان گونه درک شوند که وعده های مارکس و انگلس در باره جامعه سوسیالیستی و این امکان که "امروز به کاری و فردا به کار دیگری اشتغال داشته باشی. صبح به شکار، بعدازظهر به ماهیگیری، عصر به گله داری و پس از شام هم به نقد ادبی دست بزنی".



اما چنان که انگلس در جای دیگری (در کتاب *سوسیالیسم تخیلی، سوسیالیسم علمی*) تأکید کرده است، "عروج انسان از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی فقط زمانی ممکن است که هرج و مرج در تولید اجتماعی جای خود را به سازمانگری سیستماتیک و پایدار تولید داده باشد؛ فقط آنگاه است که "مبارزه برای بقاء فردی ناپدید می شود، انسانیت از باقی قلمروهای حیوانی متمایز می شود، و از شرایط صرفاً حیوانی هستی به شرایط واقعاً انسانی گذر می کند".

فقط هنگامی که انسانیت آزاد باشد، ما همگی، به عنوان فرد، آزاد خواهیم بود. فقط زمانی که طرحی دموکراتیک و عقلانی برای تولید وجود داشته باشد، خواهیم توانست آینده مطمئنی را برای همگان تضمین کنیم: خانه، شغل، درآمد شایسته، ... و فقط هنگامی که کنترل وسائل تولید (تکنولوژی و ثروت اجتماعی) در دست جامعه باشد، آن موقع است که ما به واقع کنترل زندگی مان را در دست خواهیم داشت. او در کتاب مذکور می نویسد:

مجموعه شرایط زندگی که پیرامون انسان را محاصره کرده و تا حال حاضر بر او حکم می رانده است، حالا دیگر تحت سلطه و کنترل انسان درمی آید. انسان برای اولین بار به آقای واقعی و آگاه طبیعت تبدیل می شود، زیرا تنها حالا است که او به آقای سازمان اجتماعی خویشتن نیل کرده است. قوانین حاکم بر عمل اجتماعی او، که تاکنون به عنوان قوانینی طبیعی و بیگانه با انسان، و مسلط بر انسان، در برابر او قد علم کرده بودند، با وقوف تمام به کار گرفته خواهند شد و به این ترتیب تحت سلطه انسان در خواهند آمد. سازمان اجتماعی خود انسان که تاکنون به عنوان اجبار طبیعت و تاریخ بر انسان اعمال می شد، حالا دیگر نتیجه عمل آزاد خود او خواهد بود.

چرا حالا؟

این واقعیت که اقتصادهای طبق درخواست و "شراکتی" در پی بحران 2008 برجسته شده اند، ابدأ تصادفی نیست. چنان که پیشتر گفته شد، برای تازه کاران (استارتر) این همانا ابعاد فزاینده "ارتش ذخیره کار" و درد دائمی بیکاری توده گیر بوده که ظاهراً به تأمین بی پایان نیروی کار ارزان و "خویش فرما" – که اقتصاد طبق درخواست این چنین بر آن اتکا دارد – دامن می زده است.

چنان که نشریه "مهتاب" تشریح می کند:

در سال 2008، که بازار سقوط کرد و مشاغل تمام وقت دود شدند، تنها امکانات شغلی مطمئن بسیار محدودی در اختیار جوانان فارغ التحصیل وجود داشت. این گروه خاص امکان انتخاب بسیار کمی داشت، و در غیر این صورت مجبور بود در زیرزمین خانه والدین اش به مشاغل مقدماتی ای بپردازد که ابدأ با درجه تحصیلات و علایق او همخوانی نداشتند.

در این فاصله کار اقتصاد "طبق درخواست" بالا گرفته است، نه به این دلیل که مردم ثروتمندتر یا تنبل تر شده اند، بل اساساً به این دلیل که مردم از تقلای آسایش و اوقات فراغت مستأصل شده اند. ما، علیرغم گسترش ابزارهای "ذخیره وقت"، بیش از هر زمان دیگری به تلاش معاش، فشار و دلوایی گرفتار شده ایم. تولیدوری فزاینده ماحصل اتوماسیون و تکنولوژی نه به اوقات فراغت بیشتر برای اکثریت عظیم بلکه به سود بیشتر برای یک قشر نازک منجر شده و تمام منافع اقتصاد طبق درخواست – چه به معنای پول و چه به معنای وقت – همچنان به "بالائی" ها اختصاص یافته است.

کارگران همه جا چنان در منگنه تنگی وقت ناشی از ریتم و شتاب زندگی در شرایط سرمایه داری گرفتار اند که حتی می پذیرند چیزکی بیشتر بپردازند تا کاری ابتدائی برای آنان انجام گیرد. وقت و فرصت به کالای لوکسی فقط برای طبقات ممتاز تبدیل شده است. از این روست جذابیت اقتصاد طبق درخواست برای مردم عادی.

در ارتباط با اقتصاد "مشارکتی" هم، روشن است که بحران اخیر سرمایه داری موجب فقر صدها میلیون انسان و تکانه های شدید در زندگی بسیار کسان شده است. در نتیجه، مردم در جستجوی راه های بدیل و ارزان برای گذران زندگی و مصرف اند. خانوارهای کارگری – که پیشتر به اعتبارات حبابی برای خریدهای بزرگ متکی بودند – اکنون مجبور به اجاره (بیخسید، "شراکت در") مایحتاج خویش اند. چنان که/کونومیست می نویسد:



هرون اسکندرانی و ماشین بخار او

قطعاً تصادفی نیست که در فاصله سالهای 2008 تا 2010، یعنی در سالهای نخست بحران مالی، بسیاری شرکتهای موجر (اجاره دهنده) تأسیس شدند. بعضی ها "شراکت" را، با آهنگ جادویی اش، نیل به مالکیتی تلقی کردند، که می توانست پادزهر فوق مصرف گرایی و ماده پرستی در دوره پس از بحران باشد.

برای کسانی که به اوتوپیاها مبتنی بر تکنیک باور دارند، ظهور اقتصادهای "شراکتی" و طبق درخواست مشخصاً به معنای تحقق یک آرزو است. انگار که عده ای برنامه نویس باهوش و کارآفرین

مشتاق سر به مشورت با هم گذاشته باشند و – بفرمائید! – یک اقتصاد جدید را خلق کرده باشند.

اما سطور پیش، برعکس، آشکار می کنند که تکنولوژی پشت اقتصادهای "شراکتی" و طبق درخواست، مانده های بهشتی نبوده که از آسمان آمده باشند. درک این نکته مارکسیستی اهمیت دارد که هر ایده ای در جامعه (به شمول علم و تکنولوژی) تنها می تواند در محدوده ای عمل کنند که توسط شرایط مادی تعیین می شود. به عبارت دیگر، برای آن که یک تکنولوژی بتواند در یک جامعه برای خودش جا باز کند، باید شرایط مادی برای رشد و تکامل آن وجود داشته باشد.

مثال مرسوم برای توضیح این نکته ماشین بخار است. برخلاف این ادعا که جیمز وات، مهندس اسکاتلندی، ماشین بخار را اختراع کرده است، این در واقع هرون اسکندرانی، ریاضیدان یونان قدیم، بود که اختراع ماشین بخار را نصیب خود کرد. اما ماشین بخار هرون، که در آغاز هزاره نخست اختراع شد، چیزی بیشتر از یک اسباب بازی نبود.

در چارچوب اقتصادی که بر عرضه فراوان بردگان و کار آنان استوار بود، ابزارهایی برای بهبود تولید – ابزارهایی چون ماشین بخار – نمی توانستند نقش داشته باشند. تنها با ظهور و تکامل سرمایه داری و کار مزدی بود – یعنی در مناسباتی که قابلیت انجام کار توسط کارگر برای مدت معینی از او خریده می شود، به جای آن که، مثل برده در نظام برده داری، خود کارگر خریده شود – که انگیزه برای سرمایه گذاری برای ارتقاء کارائی و بهبود تولیدوری از طریق ابزارها و تکنیک های بهتر میدان یافت.

چنان که در بالا توضیح داده شد، در مورد اقتصادهای "شراکتی" و طبق درخواست، سقوط بازارهای مالی و بحران مالی دهه نخست قرن لازم بود تا شرایطی ایجاد شود که این انواع جدید اقتصاد و کسب و کار بتوانند پا بگیرند و رشد کنند: شرایطی چون بیکاری توده گیر، ریاضت و فقر، گسترش نابرابری، ... بر این اساس ظهور اقتصاد "شراکتی" و اقتصاد طبق درخواست، نه چنان که سرمایه داران و برخی اقتصاددانان دوست دارند اعلام کنند، محصول نبوغ فردی کارآفرینان و برنامه نویسان از سوئی و شوق مالکیت انسانها از سوی دیگر، بلکه بازتاب تنگناها، سکون و بحران سیستم سرمایه داری اند.

"کوچک زیباست"

با رشد اقتصادهای "شراکتی" و طبق درخواست، ما با ظهور مجدد نوعی لفاظی مواجه ایم که در دهه های گذشته مرسوم بود: "کوچک زیباست". در آن زمان این ایده، که سخت مورد استقبال بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی قرار گرفته بود، چنین عنوان می کرد که اقتصاد نباید توسط شرکت های چندملیتی غول آسا، بلکه توسط امواجی از شرکت های کوچک نوآور هدایت شود.

برآمد اقتصاد اینترنیتی و مبتنی بر پلتفرمهای نرم افزاری، که اطلاع از ارزیابی میلیونها نفر را برای شرکت های نوپا فراهم می آورد، جان تازه ای به ایده "کوچک زیباست" بخشیده است. امروزه، مثل سالهای "تب طلا" در قرن 19 در امریکا، وعده داده می شود که هر کارآفرین نوپا می تواند به سرعت پولدار شود. آنچه مورد نیاز است، فقط یک ایده خوب، و آدمی با انگیزه و دل و جرأت است: توی آن تپه ها و رودخانه ها پر طلاست!

اما در ابتدای هر حباب جدیدی، کم از این وعده های شیرین سرخرمن داده نمی شود. مارکس در کتاب سرمایه طبیعت و دینامیسم این حبابها را، که ناشی از جوهر آنارشیک بازار سرمایه داری است، آشکار کرده است: جایی بازار جدیدی باز می شود؛ آنها که پیشقدم اند در نبود رقابت سودهای هنگفتی می برند؛ نوعی رفتار گله وار در میان سرمایه دارانی که می ترسند از قافله عقب بمانند، شایع می شود؛ بازار گفته شده در اثر ظرفیت اضافی متورم می شود و کارش به

بحران می کشد، زیرا سرمایه گذاران متوجه می شوند سرمایه شان باز نخواهد گشت و بجای سودی که تصور می کردند نصیب شان خواهد شد، دیون سنگین غیرقابل پرداختی نصیب شان شده است.

این الگوی عمومی تمام حبابهاست: از اولین نمونه های ثبت شده، مثل "تب لاله" هلند در سالهای 1600، تا نمونه مدرن آن، مثل گاز شیل امریکا. به این ترتیب با انباشت انبوهی پول نقد در دست سرمایه داران، بی آن که راهی برای سرمایه گذاری سودآور وجود داشته باشد، قیمت بورس اوراق بهادار و سرمایه هائی که شرکت های نوپا به کار انداخته اند، به طور فزاینده ای از وضعیت واقعی اقتصاد فاصله می گیرند.

نیازی نیست سالهای بسیاری به عقب برگردیم. آخرین نمونه سالهای اخیر در سال 2008 و پس از آن گویاست: حباب ترکید و بحران اقتصادی سنگینی را به بار آورد.



بهره کشی اوبری

امروزه شرکتهای تکنیک بالا ارزشهای خیره کننده ای یافته اند. پینترست، واس آپ، سنپچت، اینستاگرام، ... به ترتیب 11، 19، 20، 35 میلیارد دلار ارزشگذاری شده اند. و هیچ از این شرکتها هیچ "منبع درآمدی" ندارد. تمام نشانه های یک حباب دیگر مشاهده می شوند. باز انعکاس دیگری از فوق تولید حاد که در پهنه جهانی وجود دارد، از یک سو و نبود جای چندان برای سرمایه گذاری مولتی میلیاردرها از سوی دیگر.

در این اثنا، سرمایه گذاران مشغول در کار سرمایه گذاری در اقتصادهای "شراکتی" و طبق درخواست بوده اند. شرکتهای ایربی ان بی و اوبر، که به ترتیب 26 و 41 میلیارد ارزشگذاری شده اند، هریک به تنهایی 8 میلیارد دلار سرمایه جذب کرده اند، بدون آن که هنوز سودی نصیب سهامداران شان کنند. تمام این سرمایه با این وعده که این شرکتها موقعیت انحصاری شان را تثبیت خواهند کرد، و بنابر این نهایتاً قادر خواهند شد در آینده نه چندان دور سودهای سرشاری را نصیب سهامداران کنند، جذب شده اند.

به واقع این واقعیت که شرکتهایی مثل ایربی ان بی و اوبر قبل از آن که بتوانند سودی کسب کنند، مجبور اند خودشان را به عنوان شرکتهایی انحصاری تثبیت کنند، ضربه قدرتمندی است به ادعای "کوچک زیباست". صنایع فنی که غالباً با طمطراق از پویایی و رشد سریع شرکتهای نوپا در این بخش دم می زنند، مثل باقی بخشهای اقتصاد زیر سلطه انحصارات اند. اپل، گوگل، فیس بوک، آمازون، ... همه این شرکتهای چندملیتی با نامهای آشنایشان، از موقعیتی تقریباً انحصاری در بازارهای اصلی خودشان بهره می برند. و همان گونه که خرید واتس آپ و اینستاگرام توسط فیس بوک نشان داد، "کوچک" همیشه توسط "بزرگ" بلعیده و از میدان به در خواهد شد.

این نکته در مورد اقتصاد "شراکتی" نیز صادق است. مثلاً شرکت "زیپکار" (Zipcar)، که یک شرکت "شراکتی" و از پیشاهنگان اقتصاد شراکتی است، اوائل سال 2013 توسط آویس (Avis) که یک شرکت عظیم چندملیتی اجاره ماشین است، خریده شد. این در حالی است که شرکتهایی مثل ایربی ان بی خود را به عنوان پلاتفرمهایی برای مردم عادی جا می زنند، که از طریق واسطه گری در اجاره اتاق خالی اندک پولی نصیب شان می شود. تحقیقی در باره فعالیت ایربی ان بی در نیویورک نشان داد که حدود 50 درصد درآمد این شرکت از اجاره املاک زمینداران بزرگ به دست آمده است. به همین سیاق سه چهارم کسب و کار شرکت ایربی ان بی متوجه اجاره خانه های بزرگ و کاملی است که اجاره آنها مشخصاً خارج از استطاعت مردم عادی و درآمد حاصل از اجاره این خانه ها هم چیزی غیر از "پول توجیبی" است.

اکنون میست در مقاله ای در این باره، سلطه کسب و کار بزرگ بر اقتصادهای طبق درخواست و "شراکتی" را چنین برجسته کرده است:



آنچه در ابتدا یک مدل جدید "مزارع" به نظر می رسد، همان گونه که پیشتر بارها اتفاق افتاده است، در نهایت با مدل های موجود درمی آمیزد و مورد استقبال قرار می گیرد. تیم اورایلی O'Reilly Tim از رسانه اورایلی، پژوهشگر پرسابقه تحولات اینترنتی چنین می گوید که ادغام چنین شرکتهایی اجتناب ناپذیر است. او می افزاید: "وقتی پای بازارهای جدید گشوده می شود، در ابتدا غالباً دموکراتیک تر از آن اند که در نهایت خواهند بود. ایده اجاره از یک شخص به جای یک شرکت ناشناخته، باقی خواهد ماند، ولو که دیگر

از ایده آلیسم اولیه آن، به صورت اقتصاد واقعاً شراکتی، دیگر هیچ نشانی باقی نمانده باشد."

اقتصادهای "شراکتی" و طبق درخواست شبهه عدم تمرکز را به بار می آورند، به دلیل جوهر ظاهراً نفر به نفر آن، به دلیل آن که کار به یک "خویش فرما" سپرده می شود، به دلیل این که تعامل (بده بستان) از طریق یک اپ انجام می شود. اما واقعیت این است که این بازارها همچنان تحت تسلط انحصارات اند. به علاوه، اگرچه ظاهر امر مستقیم و نفر به نفر است، اما، مثل هر کسب و کار غظیم دیگری، حجم عظیمی از برنامه ریزی متمرکز صورت می گیرد: برنامه ریزی تولید داخلی برای بالا بردن کارائی، کاهش هزینه ها و افزایش سود.

ان هم یکی از آن تناقضات پوچ سرمایه داری است: سطح عالی برنامه ریزی در زمینه کار، زیرساخت، باقی منابع، و البته همگی برای سود، در درون هر شرکت، و آناشرشی کامل در مناسبات بین شرکتها، در ارتباط با تخصیص منابع در مقیاس اجتماعی؛ امری که به "دست ناپیدای بازار" سپرده می شود.

مثل هر شرکتی که به دنبال سود است، طبعاً برنامه ریزی و تمرکز در انحصارات بزرگ اقتصادهای "شراکتی" و طبق درخواست – مثل ایربی ان بی و او بر - نیز وجود دارد. فرق این است که بیشتر کار این برنامه ریزی به یمن الگوریتمها و نرم افزارهای هوشمند اتوماتیک انجام می شود و توزیع جغرافیائی می شود. در اینجا هم باز برنامه ریزی صورت می گیرد، اما نه زیر یک سقف، قابل تشخیص و ملموس، چنان که در یک کارخانه یا اداره صورت می گیرد

از هر چه که بگذریم، این وضع پتانسیل بسیاری را آشکار می کند که برای برنامه ریزی کل اقتصاد به طریقی عقلانی و دموکراتیک وجود دارد؛ کافی است انحصارات از دست بخش خصوصی گرفته شوند و تحت مالکیت مشترک قرار گیرند. شرکتهائی مثل ایربی ان بی و خرگوش وظیفه شناس ثابت کرده اند که منطق وجودی تکنولوژی امروزی برنامه ریزی واقعاً دموکراتیک است که تولید است؛ تحقق واقعی اشتراک ثروت و منابع به طریقی مؤثر و منصفانه در جامعه است؛ برای آن که مردم عادی قادر به مشارکت مستقیم در امور جامعه باشند، بی آن که نیازی به یک دستگاه بوروکراتیک دولتی وجود داشته باشد.

به هر جا که نظر می اندازیم، می بینیم که انحصارات بر زندگی ما مسلط شده اند. این شرکتهای غول پیکر چندملیتی اند که تمام تصمیمات مهم را می گیرند. معرفی اینترنت، رسانه های اجتماعی، تلفنهای هوشمند و ... تغییری در این واقعیت به بار نیاورده اند. درست است که ما بیش از هر موقع دیگری در مناسبات شبکه ای گسترده تری قرار گرفته ایم، اما این شبکه ها هنوز هم در مالکیت و کنترل شرکتهای بزرگ اند. فقط کافی است نظری به صنعت رسانه ها بیاندازیم، که در مالکیت اولیگارشها و تحت تسلط انگشت شماری شرکتهای عظیم اند. علیرغم وفور بلاگها و رسانه های مستقل، اخبار و اطلاعاتی که دریافت می کنیم هنوز توسط مشتی گانگستر مثل موردوخ تولید می شوند.

در عین حال نابرابری رو به گسترش است و ثروت بیش از هر زمانی در دست عده معدودی متمرکز شده است. گزارش سازمان آکسفام حاکی از آن است که در پایان سال 2015 ثروت یک درصد ثروتمندترین افراد در سطح دنیا برابر ثروت باقی جمعیت کره زمین است.

این همه، تأیید قاطع تحلیل مارکس از سرمایه داری است: این تحلیل که قوانین و دینامیسم رقابت لزوماً به تمرکز و تراکم منجر می شوند. این تحلیل که گرایش ارگانیک بازار آزاد چرخش آن به نقطه مقابل اش، یعنی انحصار است. با وجود ادعاها دایر بر این که "کوچک زیباست"، جهان هنوز تحت سلطه "بزرگ" است.

پایان فصل دوم

"امواج بلند" سرمایه داری

جهان مدرن امروزی سیستم ناقصی به نظر می رسد: پیچیده، آشوبزده (chaotic) و پرتناقض. ما از یک طرف شاهد وفور ثروت و عالیتزین پیشرفتهای علمی و فنی در اطراف مان هستیم و از طرف دیگر شاهد رشد نابرابری و یک اقتصاد دائماً بحرانی.

پائول میسون، ویراستار اقتصادی شبکه 4 بریتانیا، می گوشت این تضادها را در کتاب جدید خود، *پسای سرمایه داری*، تحلیل کند. چنان که از عنوان کتاب پیداست، پسای سرمایه داری تحلیلی خواندنی است از نیروهای محرک سرمایه داری در دوران شکوفائی آن – دوران رقابت، مالکیت خصوصی، و تعقیب سود، که امروزه به سد سدی در برابر پیشرفت اجتماعی و علمی تبدیل شده است. سؤال مرکزی مطرح در کتاب این است: "اکنون چه نوع سیستمی مورد نیاز است تا جامعه و انسانیت بتوانند به جلو گام بردارند؟"

برجسته ترین امتیاز کتاب این است که تهدیدهای گوناگون سرمایه داری پر جلوه قرن 21 را به هم گره می زند تا توضیح



دهد چگونه تکنولوژی، اقتصاد، و مبارزه طبقاتی در تعامل با یکدیگر عمل می کنند.

میسون با وام گرفتن از تئوری "امواج بلند" در باره تکامل سرمایه داری، که بدو توسط اقتصاددان شوروی، کوندراتیف، مطرح شد، استدلال می کند که دوره های متواتر و کوتاه رونق و بحران که مدام با حرکت سرمایه داری همراه اند، توسط دوره ها – یا امواج – بلندتری پوشانده می

شوند. شاخص این دوره های بلندتر اختراع و بسط تکنولوژیهای کلیدی و نیز اختراع و بسط تکنیکهای مدیریت تولید است، مانند ماشین بخار، راه آهن و تلگراف، برق، تلفن، اتوماسیون، پلاستیک، هواپیما، نیمه هادیها، انرژی هسته ای، ... و اکنون اینترنت و تکنولوژی اطلاعات.

در حالی که میسون با تشریح سرمایه داری، به عنوان یک سری دوره های سیکلیک، تصویر نسبتاً شماتیکی از تاریخ به دست می دهد، اما در تمایز با کوندراتیف، برای توضیح علل بروز نقاط عطف در امواج بلند سرمایه داری تحلیل ماتریالیستی محکمتری نسبت به واضع این تئوری ارائه می دهد.

در حالی که کوندراتیف تئوری "امواج بلند"ش را به طرزی فوق العاده مکانیکی و دترمینیستی – و در واقع به لحاظ فلسفی ایدئالیستی – عرضه کرد، که در آن رشته پیوند سرمایه داری مقدماتاً امری تکنیکی دیده می شد، شامل نوآوریهای فنی که موجب بهبود کمی تولید می شوند، میسون گامی پیشتر می نهد و می پرسد: "کدام شرایط نقش مقدم را در جاقفادن این تکنیکها در جامعه به عهده داشته اند؟"

به نظر میسون، کلید فهم روند پیدایش و تکامل این تکن.ل.ژیهای تاریخی انقلابی در مبارزه طبقاتی نهفته است. او می استدلال می کند که در دویست سال دوره شکوفائی سرمایه داری، چیزی که پیشاپیش همه این نقاط عطف حرکت می کرده است، مبارزه حاد طبقه کارگر، مقابله با کوششهای بورژوازی برای تقلیل دستمزد کارگران و تضعیف موقعیت آنان بوده است. او ادعا می کند که همانا این مقاومت توده ای بوده است، که انگیزه اصلی سرمایه داریان برای سرمایه گذاری معتدبه در تکنولوژیهای نو را شکل می داده است، تا از این طریق تولیدوری را افزایش دهند و توأمأ هم از سود بیشتر برخوردار شوند و هم بتوانند به مطالبه اجتناب ناپذیر کارگران برای افزایش سطح دستمزدها پاسخ دهند.

میسون می نویسد:

اگر طبقه کارگر قادر باشد مانع از تقلیل دستمزدها و تهاجم سرمایه داران به سیستم رفاهی شود، آن گاه مخترعان مجبور خواهند شد به دنبال تکنولوژیها و مدلهای کسب و کار جدیدی برآیند که می توانند دینامیسم مبتنی بر دستمزدهای بالاتر را از طریق افزایش کارائی و نه تشدید استثمار، تحقق بخشند.

... مقاومت طبقه کارگر می تواند از نظر تکنولوژیکی مترقی باشد: این مقاومت موجب می شود الگوی جدیدی از تولیدوری و مصرف در سطح بالاتری ظهور کند؛ "زنان و مردان دوره های نوین" را وامی دارد به ارائه فرم دیگری از سرمایه داری که کارائی بیشتر و توان افزایش دستمزدهای واقعی را دارد، معتمد شوند و چنین فرمی را بیابند.

امواج بلند محصول صرف تکنولوژی و اقتصاد نیستند، سومین قوه محرکه این امواج مبارزه طبقاتی است. در این چارچوب تئوری اصلی مارکس در باره بحرانهای سرمایه داری، شناخت به مراتب بهتری [در باره نوآوریهای فنی] نسبت به تئوری کوندرا تیف به دست می دهد.

در این صورت جای تکنولوژی اطلاعات و اینترنت در این تصویری که از جهان پسا سرمایه را ترسیم می شود، کجاست؟ به نظر میسون، بحران جهانی دهه 70 قرن گذشته، که پایان "دوره شکوفائی" پس از جنگ را رقم زد، نقطه اوج چهارمین موج بلند تحول سرمایه داری نیز بود. اما برخلاف امواج بلند قبلی، که مبارزه طبقاتی گسترده و موفقیت آمیزی را به دنبال داشتند، نبردهای طبقاتی پس از بحران دهه مذکور به شکست انجامیدند و "نئولیبرالیسم"، چنان که در قامت تاجر و ریگان متجسد شد، پیروز از کار درآمد. اتحادیه های کارگری شکسته شدند، دیوار برلین فرو ریخت، اتحاد شوروی در هم شکست و جنبش کارگری و چپ تارومار شدند.

سرمایه داری از این نبردها پیروز بیرون آمد و سیستم قادر شد بر گرده آنان که در هم شکسته بودند، رشد کند. دستمزدها در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به شدت کاهش یافتند، جهانی شدن با گستردن خود به چین، اروپای شرقی، و اتحاد شوروی پیشین اوج گرفت، و به این ترتیب رشد آن موقتاً و مصنوعاً – از طریق تأمین اعتبار مالی و بسط اعتبار توده گیر – متحقق شد.

تفاوت کلیدی بین این امواج بلند این بود که در این نوبت اخیر طبقه کارگر نتوانست با موفقیت در برابر حملات طبقه حاکم مقاومت کند و نتوانست با مبارزاتش سطح دستمزدها را حفظ کند. در نتیجه اقتصادی به ظهور رسید که به عوض سرمایه گذاری در تکنولوژی و تولید، به نحو فزاینده ای به بخشهای انگلی ای رو آورد: بخشهایی مبتنی بر سرمایه فرضی، حباب، بورس بازی، و استثمار میلیونها کارگر کم دستمزد در کشورهای مستعمره شده پیشین.



به زعم میسون، ما اکنون در "استانه یک موج بلند جدید – موج پنجم – سرمایه داری قرار داریم، که در میانه آن موج چهارم سرشار از کلاشی و کلاهبرداری بروز کرده است. او سپس می افزاید: "اما این موج جدید همانا پیشتر متوقف شده است"، و توضیح می دهد که دلیل این توقف در ذات نیروی محرکه تکنولوژیکی است که این موج را موجب شده است: اطلاعات.

تناقضات درونی اقتصادی بر بنیان اطلاعات

میسون برای توضیح توقف موج پنجم به قرائت غبار آلوده ای از تئوری مارکسیسم متوسل می شد، و مشخصاً از تئوری کار و ارزش، و نیز تحلیل مارکس از بحرانهای سرمایه داری کمک می گیرد. میسون به درستی استدلال می کند که درک این نکته که نیروی کار منبع تمام ارزش های واقعی است، برای درک تناقضات حاد ناشی از عصر اطلاعات ضرورت دارد.

سرمایه داران در تمام دوران سرمایه داری، زیر فشار رقابت، به سرمایه داری مجدد سودهای حاصله شان در تکنولوژیها و تکنیکهای جدید دست می زده اند، تا تولیدوری را افزایش دهند و بنابراین از هزینه های شان بکاهند؛ یعنی به ازای هزینه کمتر مقدار بیشتری تولید کنند. مولدترین و پیشرفته ترین سرمایه داران، با کاهش هزینه های تولید به سطحی پائین تر از سطح رایج بازار، می توانند به سودهای نجومی دست یابند و دیگران را از میدان رقابت بیرون کنند. با این حال این دست نوآوریها بالنسبه به سرعت به سراسر اقتصاد بسط می یابند و نوعی ارزش "اجتماعاً ضرور" تثبیت می شود.

بنابراین گرایش در درون سرمایه داری نیل به تولیدوری بیشتر و زمان کار کمتر برای تولید کالاهای مورد نیاز جامعه است. تکنولوژیهای راهگشا، از جمله تکنولوژیهای که پیشتر نام برده ایم، آنهایی بوده اند که در تقویت کمی تولیدوری نقشی انقلابی داشته اند.

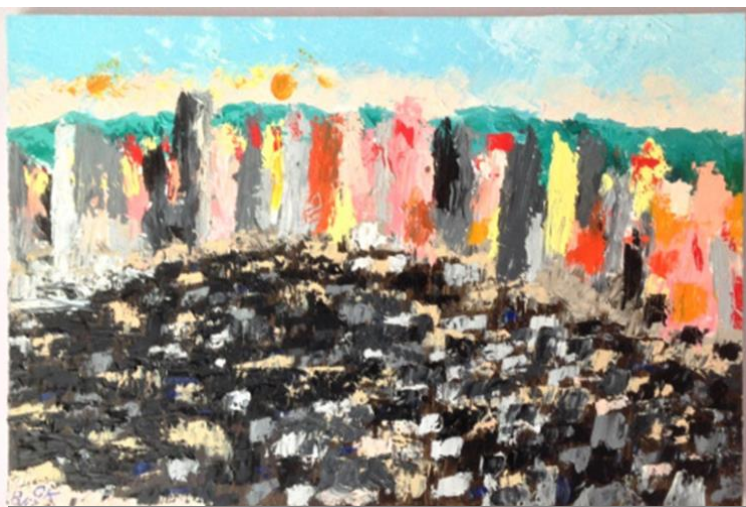
اما این گرایش در یک اقتصاد "اطلاعات بنیان" به مرزهای نهایی خود رسیده است و به این ترتیب تناقضات سیستم سرمایه داری و ناتوانی آن را برای بهره گیری از پتانسیلهای تکنولوژیک موجود برجسته کرده است. مثلاً بسیاری از کالاهایی که ما می خریم، یا دیجیتالی اند (مثل موزیک، ویدئو، و از این دست) یا تولیدات مبتنی بر اطلاعات اند. از این جمله می توان طراحی های کامپیوتری برای محصولات چاپگرهای سه بعدی را نام برد. در این میان خود ابزارهای تولید و زیرساختهای تولید نیز دیجیتالی شده اند. برنامه های نرم افزاری برای کامپیوترها و وب سایت های HTML نمونه های خوبی برای ایمن گفته اند.

ظهور اقتصاد "اطلاعات بنیان" پیامدهای انقلابی قابل توجهی بوده است؛ زیرا کیفیت یگانه اطلاعات دیجیتالی این است که همین که محصول اصلی ساخته شد (یا کدگذاری شد)، تمام نسخه های بعدی آن تقریباً بدون هیچ هزینه ای قابل تولید اند. بنابراین در صورتی که یک بازار تماماً رقابتی واقعی وجود داشته باشد، ارزش و در نتیجه قیمت این قبیل کالاهای دیجیتال باید به سمت صفر میل کند. به واقع هم میلیونها نفر – خواه از طرق "غیرقانونی"، خواه به دلیل امکان استفاده آزاد – به طور مجانی از این کالاها استفاده می کنند؛ نمونه های بسیاری را از نرم افزارهایی که امکان استفاده آزاد آنها وجود دارد، می توان نام برد.

با این حال، تحت شرایط سرمایه داری این وضع حاوی تناقض بزرگی است. شرکتهای سرمایه داری نه برای تأمین نیازهای مردم بلکه برای سود تولید می کنند. اما از آنجا که سود نهایتاً توسط کار انجام شده برای تولید تعیین می شود، اگر میزان کار لازم برای تولید یک کالا – و بنابراین ارزش موجود در آن – به صفر تقلیل یابد، در آن صورت سود نیز به صفر نزول خواهد کرد. بنابراین معضلی که شرکتهای تکنولوژیهای اطلاعات با آن مواجه اند، نقد کردن سود محصولات و خدمات شان است.

نتیجه این وضع برای بسیاری از شرکتهای تکنولوژی اطلاعات آن است که درآمد اصلی شان عملاً از طریق آگهی های تبلیغاتی به دست آید، یعنی انتشار تبلیغات برای دیگرانی، که آماده اند برای دسترسی به داده هایی که این شرکتها از کاربران و مشترکان شان دارند، پول هنگفتی بپردازند.

آلترناتیو دیگر و رایجترین طریق برای شرکتهای تکنولوژی اطلاعات، کوشش برای قطع پیوند بین ارزش کالاهای



منظری از قرن 21: زاغه ها و آسمانخراشها

تولیدی شان و قیمت آنها، از طریق استوار کردن انحصار و بنابراین حذف نیروهای بازار از معادلات شان است. چنان که مارکس به کرات متذکر شده است، قانون ارزش یگانه گرایش واقعی است، اما هر آنجا که انحصارات و محدودیتهای دیگری بر عرضه کالاهای معینی اعمال شوند، قیمتها می توانند بدون مهار از ارزش واقعی فاصله بگیرند.

چنان که پیشتر تشریح شد، سلطه انحصارات بر بخش تکنولوژیهای اطلاعات بارز است: اپل، آمازون، فیس بوک، گوگل، ... همه این شرکتها شرکتهای غول آسای اطلاعات-بنیان اند و برای تأمین سود عملاً به هر کاری دست

می زنند تا جامعه را از پتابسیل خود برای دستیابی به وفور دیجیتالی محروم کنند. میسون در این باره می نویسد:

همین که شما می توانید چیزی را کپی کنید و در جای دیگری بچسبانید، به این معناست که تولید آن چیز مجانی است، یا به زبان اقتصاد "هزینه حاشیه ای" آن صفر است. این واقعیت پیامدهای بزرگی برای عملکرد بازار دارد: همین که اقتصاد با کالاهای قابل اشتراک گذاری اطلاعات پر شود، رقابت ناقص تبدیل به یک نرم و قاعده خواهد شد.

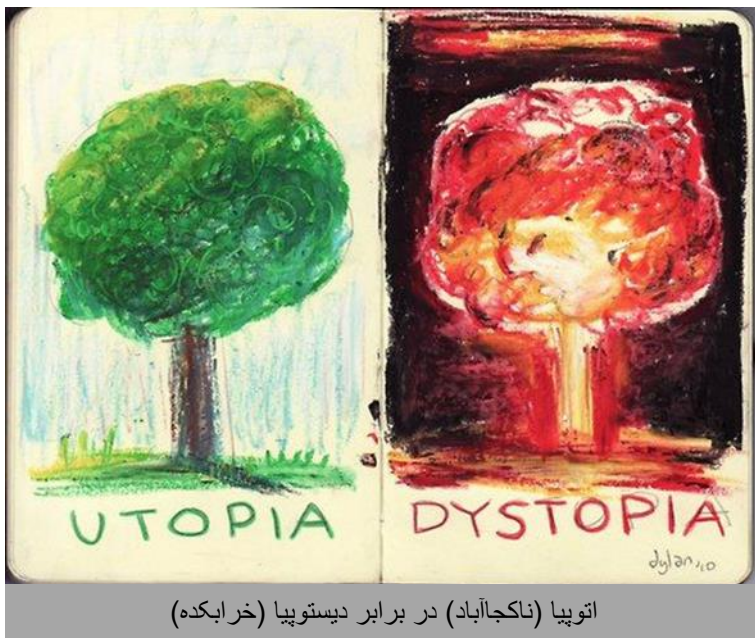
تعداد در یک اقتصاد اطلاعات-بنیان زمانی حاصل می شود که انحصارات مسلط شوند و مردم دسترسی نابرابری به اطلاعات مورد نیازشان برای اخذ تصمیمات عقلانی داشته باشند. کوتاه کلام این که بازار

تکنولوژی اطلاعات مکانیسم مرسوم قیمت را نابود می کند. منظور از مکانیسم مرسوم قیمت وضعی است که در آن رقابت، قیمت‌ها را به سمت هزینه های تولید سوق می دهد.

در سرمایه داری اطلاعاتی انحصار ابداً به معنای کاربرد یک تاکتیک هوشمندانه برای کسب بیشترین سود نیست؛ بلکه یگانه راه برای عمل این نوع سرمایه داری است. تعداد محدود شرکتهای اطلاعات-بنیان که بر این بخش سلطه دارند، گویای این نکته است. و گویاتر منشور رسالتی شرکت اپل است که در آن به وضوح جلوگیری از وفور موسیقی به عنوان یک رسالت این شرکت اعلام شده است.

بنابراین تکنولوژی اطلاعات در بطن خود حاوی تناقض کلیدی است که سیستم سرمایه داری همواره با آن مواجه بوده است: تناقض بین ارزش کاربردی و ارزش معاوضه. وفور ارزش کاربردی در یک جامعه (به عبارت دیگر ثروت) کاملاً ممکن است. اما مادام که مالکیت خصوصی وجود دارد و هدف تولید سود بیشتر است، غیرممکن است بتوان این تناقض را حل کرد. در این شرایط ما مدام شاهد محرومیتها و کمبودها به جای ثروت و فراوانی خواهیم بود.

به واقع تناقضی که به وضوح در بطن اقتصاد مبتنی بر تکنولوژی اطلاعات دیده می شود، پیشتر نیز در ارتباط با بسیاری از نیازهای ملموس ما، از غذا گرفته تا دارو، بروز کرده است: دشواری فزاینده سوپرمارکتها را در نظر بگیرید برای آن که گرسنگانی را از بردن پسمانده مواد غذایی از زباله دانیهایشان مانع شوند، یا شرکتهای بزرگ داروسازی را در نظر آورید که دست به اقدامات قضائی علیه تولیدکنندگان دارو در کشورهای در حال توسعه می زنند، زیرا این ها بدون پرداخت "حق امتیاز" دست به تولید نسخه ژنریک داروهای "انحصاری" آن شرکتهای می زنند.



اتوپیا (ناکجاآباد) در برابر دیستوپیا (خرابکده)

به عبارت دیگر، تناقضی که اقتصاد تکنولوژی اطلاعات آن را آشکار کرده است، نه جدید و نه منحصر به فرد است. این تناقض شکل حاد و افراطی تناقض بین ارزش مصرفی و ارزش مبادلاتی، یا چنان که میسون می گوید، تناقض بین نیروهای مولده و مناسبات اجتماعی است. به عبارت دیگر ما دارای توان سرشاری برای تولید "بیش از انبوه" و تأمین تمام نیازهای بشریت هستیم، اما مناسبات اجتماعی - یعنی طریق تملک تولیدات مان، چنان کنترل شده و سازمانیافته است، که دست به دست سیستم قوانین و منطق منتج از آن - ما را از اقدام به این تولید "بیش از انبوه" مانع می شود.

چنان که پیشتر توضیح داده ایم، تکنولوژی اطلاعات و اتوماسیون مدرن دنیائی از امکانات را فراهم آورده است، که پیشتر در خیال هم نمی گنجید. در شکاف عظیم بین این امکانات "فرضی و در عین حال تماماً تحقق پذیر" از سوئی و از سوی دیگر خرابکده (دیستوپیا) آینده و تا حدودی امروزی، ارمغان سرمایه داری جز وحشت و نابرابری نخواهد بود. چنان که میسون می نویسد:

از نظر تکنولوژیک در آستانه کالاهای با قیمت صفر، کار غیرقابل اندازه، رشد نمائی تولیدوری، و اتوماسیون گسترده پروسه های فیزیکی قرار داریم. از نظر اجتماعی قدم به جهان انحصارات، ناکارآمدی، ویرانه ای از بازارهای آزاد زیرسلطه سرمایه مالی و گسترش مشاغل درخور نام "کار گِل" گذاشته ایم.

تناقض امروزی در سرمایه داری مدرن تناقض بین امکان تولید آزاد و به لحاظ اجتماعی فراوان کالاها، و سیستمی از انحصارات، بانکها و دولتهائی است که برای بقای کنترل خود بر قدرت و اطلاعات عمل می کنند.

خطر اصلی که در ذات روباتی کردن پروسه های تولید وجود دارد، خطری بزرگتر از بیکاری انبوه است. خطر اصلی همانا افول گرایش 250 ساله سرمایه داری برای ایجاد بازارهای جدید به جای بازارهای منسوخ است.

ما باید یک انقلاب صنعتی جدید را پشت سر بگذاریم. اما این انقلاب متوقف شده است. کسانی که این وضع را با سیاستگذاری ضعیف، استراتژی ناکارآمد برای سرمایه گذاری، و مالی شدن مفرط سرمایه توضیح می دهند، عارضه های بیماری را با خود آن اشتباه می گیرند. آنها که مدام تلاش می کنند نریمهای قانونی مشترکی را بر ساختارهای بازار حاکم کنند، این وضع را در نیافته اند.

یک اقتصاد مبتنی بر تکنولوژی اطلاعات با قابلیت تولید کالا به قیمت صفر در عین حق مالکیت متزلزل، دیگر نمی تواند اقتصاد سرمایه داری باشد.

راه به جلو کدام است: پساکرمان سرمایه داری یا سوسیالیسم؟

راه حل تناقضی که تشریح شد، برای مارکسیستها روشن است: ما به یک انقلاب در چگونگی مالکیت، کنترل و سازماندهی تولید نیاز داریم؛ انقلابی در چگونگی مدیریت جامعه. ما باید قوانین و منطق سیستم سرمایه داری را از میان برداریم و مجموعه جدیدی از قوانین اقتصادی را به جای آنها بگذاریم: قوانینی که بر مالکیت اشتراکی، برنامه ای عقلانی برای تولید، و کنترل و مدیریت دموکراتیک استوار اند. به عبارت دیگر راه حل یا سوسیالیسم است یا بربریت.

برای میسون موضوع چنین سراسر نیست. میسون نیز، با استناد به چشم انداز "رکود سکولار" و فاجعه قریب الوقوع اقلیمی، با این نکته توافق دارد که بشریت بدون تغییر اساسی در جامعه، مطمئناً با آینده وحشتناکی روبرو خواهد شد. اما او پاسخ را نه سوسیالیسم بلکه "پساکرمان سرمایه داری" می داند.

به نظر بسیاری ها، شرح میسون در باره مفهوم فرضیه ای پساکرمان سرمایه داری، مشابهت بسیاری با مفهوم سوسیالیسم دارد: کنترل دموکراتیک و همگانی بر بانکها و انحصارات اصلی، سرمایه گذاری در تکنولوژی و اتوماسیون برای کاستن از ارزش کالاها و ساعات کار روزانه افراد تا یک حداقل ناچیز یا حتی به صفر رساندن آن، تأمین درآمد عمومی پایه، و نیاز مدام کاهنده به دستمزد و پول، زیرا که اقتصاد هر دم بیشتر از پیش در قالب یک برنامه تولید مشترک، اجتماعی و دموکراتیک در خواهد آمد.

در این صورت چرا بچه را به اسمش صدا نزنیم؟ چه نیازی به اصطلاح "پساکرمان سرمایه داری" است؟ بخشی از این سؤال معناشناسانه از فهم میسون از سوسیالیسم ناشی می شود، که همه جا در سراسر کتاب او با نظام بوروکراتیک و هیرارشیکی که در قرن بیستم شکل گرفت، یکی گرفته شده است. واقعیت امر این است که جوامع مورد نظر، نه سوسیالیستی بلکه کاریکاتور دفرمه ای از سوسیالیسم بودند. حمله به سوسیالیسم بر مبنای این نمونه ها به عنوان سوسیالیسم، حمله به دشمن پوشالی است.

با این حال بین درک میسون و مارکس از سوسیالیسم تفاوتی وجود دارد، که مؤلف کتاب پساکرمان سرمایه داری خود به آن معترف است: تفاوت در تشخیص عامل تغییر تاریخی و ریشه ای گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم.

از نظر مارکس عامل انقلابی تغییر همانا طبقه کارگر سازمانیافته و آگاه است – گورکنانی که سرمایه داری خود خلق کرده است. برعکس از نظر میسون پای یک عامل تاریخاً جدید در میان است: "انسانهای شبکه ای شده". به عبارت دیگر توده های تحصیل کرده، تلفن هوشمند در دستی که از طریق شبکه های اجتماعی به هم مرتبط شده اند. به زعم میسون، این واقعیت که جنبش کارگری موفق به پایداری در برابر حملات طبقه حاکم در سالهای 80 قرن گذشته نشد، و این واقعیت که اخیراً جنبشهای توده ای در سراسر جهان به خیابانها کشیده شده اند و در دوره قبل تر به طرزی خودجوش و بدون هر گونه هیرارشی، آثار بسیاری از خود به جا گذاشتند، دلیل آن است که برای تغییر انقلابی ای که امروز ضرورت یافته است، توجه مان را به جای طبقه کارگر سازمانیافته به "شبکه" معطوف کنیم.

اما نتیجه گیری میسون دو ایراد کلیدی دارد - و اینها در واقع محدودیتهای اصلی کتاب او هستند، که البته با این وجود کتاب ارزشمندی است. اولاً اگرچه این درست است که سازمانهای کارگری در چند دهه اخیر دچار فقرت بوده اند، اما این واقعیت بخودی خود به اینجا نمی انجامد که پس جنبشهای "افقی" و خودجوش راه به جلوی برای تحقق گذار اند.

اول از همه این تقصیر کارگران نبوده که سازمانهای شان – یا دقیقتر بگوئیم، رهبران شان – در لحظات کلیدی مبارزه طبقاتی قصور کرده اند. کارگران هر آنچه را که می شده است از آنان بخواهیم، انجام داده اند: آنها، از ونزوئلا تا یونان، تظاهرات کردند، دست به اعتصاب زدند، و رهبران رادیکالی را انتخاب کردند، که قول تغییر دنیا را می دادند. مسئله این است که این رهبران به وعده هاشان وفا نکردند. تمایل به جانب جنبشهای خودجوش – از بهار عربی تا جنبش خورشید در اسپانیا – بازتابی از ورشکستگی این دست به اصطلاح رهبران طبقه کارگر و فقدان یک رهبری انقلابی است.



میدان خورشید، مادرید، اسپانیا

این واقعیت که جنبشهای توده ای خودجوش به چنین وسعتی در میان اهالی زمین بروز یافته اند – در واقع "99 درصدی"ها – به معنای ویرانی یا مرگ طبقه کارگر نیست، بلکه درست تأکیدی خلاف این برداشت است: گویای کارگری شدن گسترده ای که در جامعه اتفاق افتاده است. روندی در سرمایه داری که حتی طبقات میانی قبلی را نیز به درون صفوف طبقه کارگر سوق داده است. هم از این روست که این روزها، در بریتانیای قرن بیست و یکم شاهدیم که اساتید دانشگاه ها، کارمندان شهری، و حتی وکلا نیز در کار سازمانیابی اند و دست به اعتصاب می زنند.

به علاوه نباید از نظر دور داشت که این جنبشهای خودجوش نهایتاً به هیچ یک از خواسته هاشان دست نیافته اند. به اعتباری، میسون حق دارد: آنچه از جنبش "اشغال کن" یا جنبش خورشید باقی مانده "شبکه"های آنهاست. اما این ها تجربیات اتوپیائی یا اردوگاه های عمومی در میدان شهر نیستند، بلکه جنبشهای سیاسی شبکه ای و سازمانیافته ای هستند که حول چهره های رادیکالی چون برنی سندرز در امریکا، و پابلو ایگلسیاس یا پودموس در اسپانیا گرد آمده اند. این نکته در مورد برآمد حزب ملی اسکاتلند، رفراندوم یونان علیه ریاضت کشی، یا حمایت توده ای از جرمی کوربین نیز صادق است. به عبارت دیگر، جنبشهای خودجوش "انسانهای شبکه ای شده" به سازمانها و جنبشهای سیاسی با برنامه، برای مبارزه علیه ریاضت کشی و برای تغییر جامعه تبدیل شده اند.

ثانیاً، در حالی که میسون بر نقش شبکه ها تأکید می کند، بخش بزرگی از فصل آخر کتاب او در تشریح گذار به پسامریمه داری بر لزوم وجود دولت تأکید دارد تا "قدرت آن به طریقی رادیکال و قاطع مصروف اصلاحات انقلابی شود." به عبارت دیگر صرف نظر از تمام احکام درست میسون در باره تضادهای درونی و کلیدی سرمایه داری و پتانسیل انقلابی موجود در "شبکه"ها، دیدگاه نهائی او ناظر به تغییرات تدریجی و رفرمیستی زیر هدایت دولت، نهایتاً برای رسیدن به گونه دیگری – ولو قدری رادیکالتر – از "سرمایه داری مسئولیت پذیر" است، که مکرراً از زبان رفرمیستهای چپ شنیده می شود.

در تمام این دست مباحث، مسئله نقش دولت جنبه کلیدی دارد. مثلاً میسون به ما می گوید که "دولت در پسامریمه داری، باید اشکال نوینی از اقتصاد را بیرون دهد که می توانند به نحوی ارگانیک عمل کنند و پیش بروند." سپس در بحث بر سر تغییرات لازم در محیط کار و در پاسخ به این سؤال که چه چیز شرکتها را وادار خواهد کرد که این اشکال نوین اقتصاد را بپذیرند، می گوید: "قانون و مقررات".

میسون در جای دیگری به ما گفته است: "در یک نظام پسامریمه داری، می توان دولت، شرکتها و تعاونیهای عمومی را با اهداف عمیقاً متفاوتی با تغییراتی کم هزینه و مبتنی بر برنامه های رادیکال برای کاهش بدهی های دولتی سازمان داد." در ارتباط با بانکداری و بخش مالی هم گفته است: "سمتگیری متوجه کاستن از پیچیدگی کار این بخشها نخواهد بود... بلکه متوجه ترویج پیچیده ترین اشکال مدیریت مالی سرمایه داری همچون با توسعه اقتصاد در راستای اتوماسیون بیشتر، کار کمتر، و وفور کالاها و خدمات ارزان یا مجانی خواهد بود."

اما میسون در سراسر توصیف اش از پس‌اسرمایه داری و گذار به آن، چیزی از این که چه نوع دولتی این گذار را پیش خواهد برد، و کدام طبقه این روند را هدایت خواهد کرد، نمی گوید. تحلیل او نیز، به مشابَهت با تحلیلهای رفرمیستی از دولت و گذار به سوسیالیسم، موضوع دولت پس‌اسرمایه داری را در ابهام باقی می گذارد.



پائول میسون، نویسنده بریتانیایی. او کتابهای متعددی در باره تحول طبقه کارگر و "پس‌اسرمایه داری" نوشته است.

اگر این دولت پس‌اسرمایه داری همان نسخه خوش خیم دولت بورژوائی نیست، پس می توان نتیجه گرفت که این دولت باید دولتی نوین و کیفیاً متمایز از دولت بورژوائی باشد که توسط توده های "شبکه شده" تشکیل می شود تا اهرمهای اصلی اقتصاد را در دست گیرد، و آن را - و جامعه را - به طریقی دموکراتیک هدایت و کنترل کند. اما اگر منظور این باشد، این به واقع چیزی جز یک دولت سوسیالیستی نیست، یعنی یک دولت سالم سوسیالیستی (در مقابل دولت دفورمه و التقاطی کارگری در نظام بوروکراتیک استالینی).

با این حال، به نظر می رسد که میسون با فراخوان به "اصلاحات انقلابی"، در واقع

به دولتی از نوع نخست اشاره دارد. او خواهان این است که دولت سرمایه داری به نوعی بر خلاف منافع طبقه حاکم عمل کند، قدرت انحصارات بزرگ را که کنترل جامعه را در دست دارند، از آنها بگیرد، و گذار به جامعه نوینی را سامان دهد در خدمت توده های استثمار شده، که دولت سرمایه داری کنونی آنها را سرکوب می کند. پس باید از او پرسید، چرا باید یک دولت سرمایه داری به گونه ای خلاف موجودیت سرمایه داری عمل کند؟

به واقع، چنان که تجربه یونان در سالهای اخیر و تسلیم سپیراس نشان داد، راه رفرمیستی برای خروج از بحران سرمایه داری وجود ندارد. هر کوششی از این دست، به عوض اقدام علیه بورژوازی و دولت سرمایه داری، با مخالفت تام و تمام طبقه حاکم، مدیای در خدمت آن، و دولت سرمایه داری - که وظیفه سرکوب مقاومت در برابر نیازهای سرمایه را به عهده دارد - روبرو خواهد شد.

تفسیر میسون از اندیشه های مارکس، تحلیل بن بست کنونی سرمایه داری، و دیدگاه او دایر بر آینده سرشار از فراوانی مبتنی بر تکنولوژی و اتوماسیون همگی بابصیرت و الهام بخش اند. با این حال، نتیجه نهائی تفسیر او - به دلیل بدبینی اش نسبت به امکان تغییرات واقعی، جامع و انقلابی، و بی باوری به توان طبقه کارگر سازمانیافته برای تحقق چنین تغییراتی در جامعه - نارسا و ابتر است.

با این وجود علیرغم محدودیتهای کار میسون در کتاب *پس‌اسرمایه داری*، مطالعه این اثر برای کسانی که می خواهند دیدی کامل و روشنی نسبت به تضادهای درونی سرمایه داری و چگونگی تحول این تضادها در این زمانه اطلاعات و اینترنت داشته باشند، بسیار مفید خواهد بود.

راه حل: بایکوت، قانون یا سازمانیابی؟

به دنیای اقتصاد "شراکتی" و "طبق درخواست" برگردیم: در این دنیا یک مشت "راه حل" برای "تقویت سمت ترقیخواهانه" این مدلهای جدید و "تضعیف و امحای جهات مضر و پیامدهای زشت آنها" عرضه شده است.

ساده نگرترین "راه حل" این پیشنهاد به کاربران و مصرف کنندگان است که شرکتی را که از اقتصاد شراکتی و طبق درخواست سود می برند، بایکوت کنند. اما اقدامات فردی از این دست، علیرغم نیت مثبت و اخلاقیات والای آنها، تأثیر ناچیزی بر تناقضات اساسی دارند که در قلب این نوع مدلهای اقتصاد رو به فزونی نهفته اند. در واقع با بایکوت کردن آنها، وجوه ترقیخواهانه این روشها و تکنولوژیهای بالقوه انقلابی نیز از دست خواهد رفت. چنان که می گویند "بچه را با آب کثیف دور نمی ریزند".

آری، این امکان فرضی برای ایجاد نسخه های جدید اقتصاد طبق درخواست که اخلاقاً کمتر مورد تردید باشند و بازگرداندن اصل اخلاقی اولیه به اقتصاد شراکتی دایر بر نودوستی متقابل وجود دارد. اما ج، درست به شباهت با تمام تجربیات اتوپای خردی که تاکنون انجام یافته اند، مثلاً ایجاد جزیره های سوسیالیستی در دریاها سرمایه داری، این امکان نیز قادر به رقابت با شرکتهای بزرگ سودبنیانی که در اقتصادهای شراکتی و طبق درخواست مشغول اند – با توجه به حجم عظیم سرمایه هاشان، دستمزدهای کمتر و ابعاد فعالیتهای اقتصادی شان – نخواهد بود.

مهم درک این نکته است که با بایکوت نمونه های گنبدیده و تقویت نمونه های پسندیده نهایتاً هیچ برخوردی با مسئله

کلیدی، یعنی مالکیت خصوصی و آناشری بازار،

صورت نخواهد گرفت. اینها هستند، و نه اخلاق

این یا آن سرمایه دار، که قوه محرک پشت هر

کوشش برای چالاندن کارگران را در اقتصاد طبق

درخواست تشکیل می دهند. و این نه اقدام فردی،

بلکه اقدام جمعی است، که مبارزه متقابل

کارگران را میسر می سازد. چنان که مارکس

گفته است: "رهائی طبقه کارگر باید توسط خود

کارگران به چنگ آید".

در واقع، ممانعت از مسابقه برای سقوط به

قهقرا، که اقتصاد طبق درخواست مشوق و مشدد

آن است، مستلزم تلاش برای سازمانیابی و

اتحادیه گری افرادی است که در حال حاضر در

این بخشهای اقتصاد به صورتی متمیزه کار می

کنند. نمونه هایی از ایجاد اتحادیه توسط رانندگان اوبر در برخی از شهرها وجود دارند. در جاهای دیگری، نوعی

اتحادیه "ازادکاران" (فریلنسر) تشکیل شده است تا مانع از استئمار کارگران شاغل در بخش اقتصاد طبق درخواست تا

مفرط ترین سطوح ممکن گردد.

در حال حاضر کارگران "خویش فرما" که خدمات خود را از طریق این قبیل پلتفرمها عرضه می کنند، در رقابت بر سر قیمت و کیفیت با یکدیگر اند و از این بابت از مشتریان شان هم بابت "وظیفه شناسی" شان امتیاز می گیرند؛ روشی که رقابت حاد را به عیانترین وجهی بین کارگران دامن می زند. پیشنهاد این است که در برابر این وضعیت باید مقررات گزاری کرد و در اتحادیه ها گرد آمد. باید امکاناتی چون حداقل دستمزد برای تمام کارگران شاغل در بخش اقتصاد طبق درخواست را عملی کرد. وضع کنونی، هر جور که نگاه کنید اکیداً به نفع صاحبان سرمایه است.

چنان که دین باکر Dean Baker، اقتصاددان، در نیویورک تایمز خطاب به سرمایه داران نوشته است: "شما کارگران را به خوداستئمار می کشید؛ آن هم به روشهایی که برای جلوگیری از آنها مقررات لازم وجود دارند". استانیلی آرونوویچ Stanley Aronowitz، پژوهشگر دانشگاه نیویورک، هم در همان جا می نویسد: "این وضع را می توان بردگی مزدی هم نامید؛ وضعی که در آن کارفرما – خواه شرکت واسطه باشد خواه مشتری – به یم تکنولوژی، همه کارت های بازی را در اختیار دارد".

پیشنهادهای مشابهی برای سازمانیابی در بخش اقتصاد "شراکتی" نیز ارائه شده اند. اخیراً شرکتهای بزرگ در این اقتصاد دیگر نه از متقاضی و نه از عرضه کننده حمایت نمی کنند. برای نمونه، مهمانان یا میزبانان ایربی ان خود مسئول خسارات احتمالی اند، خساراتی که جبران آنها در بخش هتلداری و مهمانخانه داری مرسوم، تیپیک به عهده هتل و هاستل است. در اقتصاد طبق درخواست نیز وضع مشابهی حاکم است. مثلاً رانندگان اوبر خودشان تماماً مسئول نگهداری و بیمه ماشین شان اند. بار دیگر باید گفت که در این مدلهای اقتصادی کارگران تمام هزینه ها را می پردازند و سرمایه داران تمام سود را به جیب می زنند. راه حل، چنان که جولیت شور Juliet Schor، آکادمیسین، در گذار بزرگ می نویسد، سازمانیابی است و مقررات. او می نویسد:

راه حل بدیل آن است که مشارکت کنندگان جزئی از جنبش بزرگی بشوند که در جستجوی بارتوزیع ثروت، گسترش همکاری، حمایت محیط زیستی و پیوند اجتماعی است. این مهم فقط با سازمانیابی، و مشخصاً با ایجاد اتحادیه های کاربران میسر می گردد. در واقع این سؤال که تأمین کنندگان خدمات در

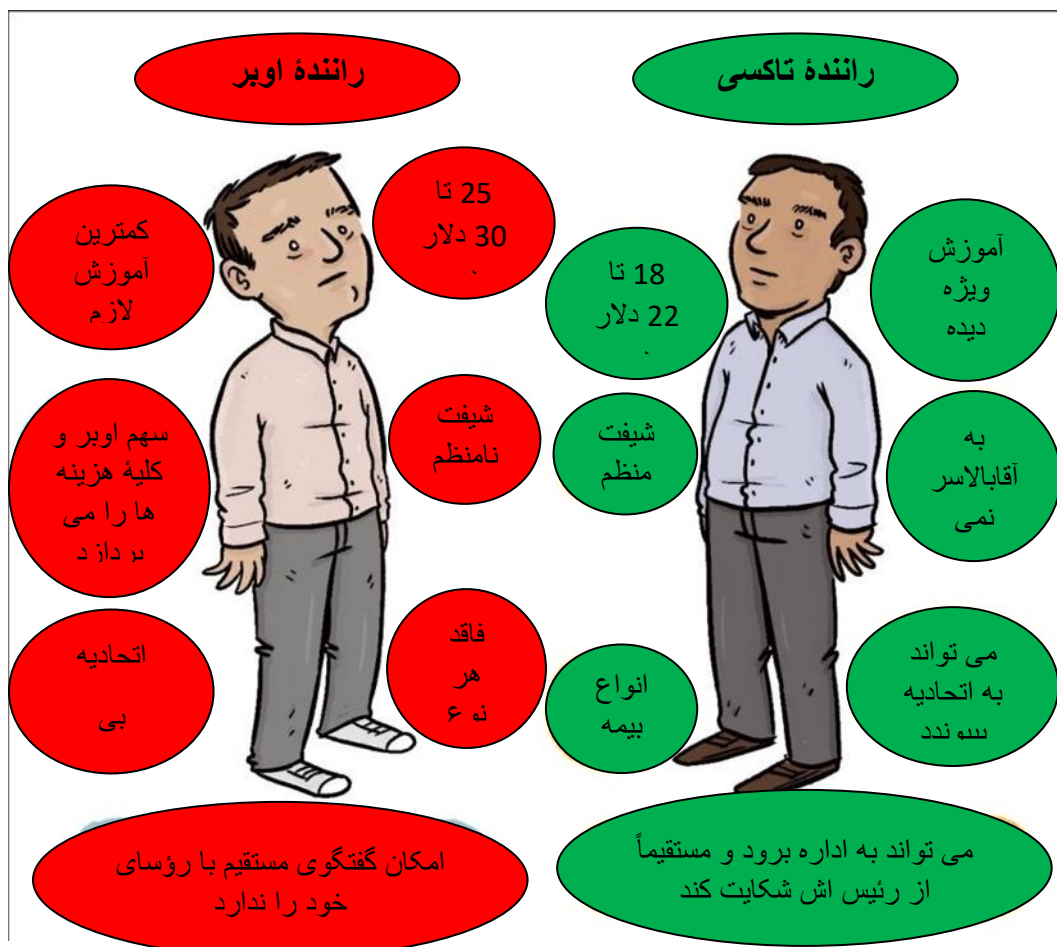
این نوع اقتصاد باید سازمان یابند، هم اکنون مطرح است اگرچه که هنوز خیلی زود است که بتوان از چگونگی تحول وضع چیزی گفت.

وضع ایربی ان بی کاربران آن را به سازمانیایی ترغیب می کند... این شرکت می خواهد که این گروه ها را به سمت مطالبه مقررات لازم [از دولت] سوق دهد. اما آنها می خواهند دستورکار خودشان را داشته باشند و مطالبات معینی از خود شرکت دارند، از جمله اعمال کف قیمت برای تأمین کنندگان خدمات، مسئولیت بخشیدن به پلافرمها در برابر ریسک، یا کاستن از سود سرمایه گذاران. در ارتباط با نیروی کار، که شاید سازمانیایی اش حادثترین نیاز آن باشد، تأمین کنندگان می توانند خواهان حداقل دستمزد شوند.

سرتاسر سرمایه داری از یک سو تاریخی است که در آن مدیران آنچه را که در توان داشته اند برای استثمار و پراکندن کارگران و متمیزه کردن آنان به کار گرفته اند و از سوی دیگر کارگران نامتشکل گرد هم آمده اند، به اقدام جمعی دست زده اند و به نبرد متقابل برخاسته اند.

برای مثال در اوایل قرن بیستم، کار در باراندازها با طبیعت ناستوار آن مشخص می شد. کارگران مجبور بودند هر روز به بارانداز روی آورند تا مگر برای کار در همان روز انتخاب شوند. اما در حدود سالهای 70 آن قرن، کارگران بارانداز از سازمانیافتگی عالی برخوردار بودند و یکی از مبارزترین بخشهای طبقه کارگر را تشکیل داده بودند. در این اثنا و امروزه، ما شاهد اعتصابات در امریکا در بخش غذای سرپائی (فست فود) هستیم، در حالی که تا چندی پیش این بخش از زمره بخشهایی بود که سازمانیانی در آن بسیار دشوار می نمود.

در تمامی این موارد از طریق مبارزه است که سازمان تحقق می یابد. کارگرانی شاغل در اقتصاد طبق درخواست، که امروز در اثر اشتهای سیری ناپذیر سرمایه برای سود، به گوشه ای پرت شده اند، مؤلفه قدرتمندی در جنش کارگری فردا خواهند بود.



در حال حاضر مباحثات بسیاری برای بکارگیری متدهای قانونی برای بهبود وضع کارگران شاغل در اقتصاد طبق درخواست جریان دارند. مشخصاً پرونده های بسیاری برای رسیدگی به وضع قانونی کارگران مذکور گشوده شده اند. مثلاً اوپر به خاطر طبقه بندی رانندگان اش به عنوان "پیمانکار مستقل" و نه به عنوان کارگر استخدامی، به دادگاه کشیده شده است. این تفاوت بی اهمیت نیست: کارگر استخدامی بسیاری تضمینها و تأمینات برخوردار است و هزینه ها متوجه شرکت است.

با این حال حفظ حدودی تناسب [در توسل به روشهای قانونی] دارای اهمیت است. در حالی که پرونده های شخصی ممکن است به پیروزی کارگران در این یا آن شرکت مشغول در اقتصاد طبق درخواست بیانجامد، اما این دست پیروزیها می تواند انحرافی باشد زیرا در بسیاری از موارد در ببحوجه یک حمله جهانی به کارگران، دستمزد و شغل آنها و حقوق صنفی شان رخ می دهد. چنان که جولیت شور در مقاله اش در نشریه گذار بزرگ توضیح می دهد:

دشواری ارزیابی از تأثیر این قبیل فرصت های جدید برای کسب درآمد تا حدودی این است که بدون استثنا در دوره هائی عرضه می شوند که بیکاری بالاست، مسئله بازسازی سریع بازار کار در میان است، حقوق کار و حمایت ها در حال تلاشی اند، دستمزد واقعی در حال کاهش است و سهم نیروی کار از درآمد ملی در کشور (ایالات متحده) به پایین ترین سطح تاریخی خود رسیده است. در چنین شرایطی اگر بازار کار برای کارگران بدتر شود، وخامت وضع آنان ادامه خواهد یافت و تشدید خواهد شد. و این ابداً ربطی به تقسیم فرصت ها نخواهد داشت. برعکس اگر وضع بازار کار بهبود یابد، این سهامداران اند که می توانند مطالبه بیشتری از پلاتفرم ها داشته باشند، زیرا گزینه های مناسبتر و متعددی در اختیار دارند.

در تحلیل نهائی این ممکن است که گروه های معینی بتوانند از طریق دادگاه ها شرایط و ضوابط را به نفع خود بهبود دهند. اما قانون، که برای حمایت از مالکیت خصوص و سود ثروتمندان وضع شده است، همچنان جزئی از نظام سرمایه داری باقی خواهد ماند.

در مواجهه با یورش سراسری طبقه حاکم علیه طبقه کارگر، نیاز به مقاومت و مبارزه متقابل کارگران است که هدف اش نه فقط پیروزی در این یا آن دادگاه و تحقق این یا آن اصلاح منفرد، بلکه برپاداشت یک جنبش سیاسی توده گیر است با هدف گذار از دولت سرمایه داری و مناسبات مالکیت بورژوائی، عرضه چشم اندازی سوسیالیستی برای تولید مبتنی بر مالکیت عمومی و کنترل دموکراتیک کارگران.

به عنوان نخستین گام خواست این جنبش باید ملی کردن شرکتهای با سود هنگفت مبتنی بر اقتصاد شراکتی و طبق درخواست و تحویل آنها به خدمات عمومی باشد. اگر اوپر بخشی از یک شبکه حمل و نقل ملی شده، تحت کنترل دموکراتیک کارگران باشد، که شبکه های قطار، اتوبوس، دوچرخه های اجاره ای، ... را تکمیل می کند، آنگاه حمل و نقل عمومی را می توان با کارائی عالی و هزینه کم سازمان داد. شرایط کار و دستمزد درخوری را برای رانندگان تضمین کرد، بدون آن که نیازی به رقابت با همدیگر باشد. سرانجام این که این رانندگان، با گسترش اتوماسیون و ماشینهای خودران، خواهند توانست آموزش جدیدی ببینند و به کار دیگری اشتغال یابند.

یک ایربی ان بی عمومی، همراه با شرکتهای غول آسای هتلدار که ملی شده باشند، و برنامه ای توده گیر برای مسکن نیز می تواند برای هر کس خانه ای برای تأمین کند و امکان اقامت ارزانی را در زمان تعطیلات فراهم آورد. اگر این برنامه با برنامه ملی کردن بانکها و مؤسسات مالی ترکیب شود، آنگاه می توان در بخشهایی چون حمل و نقل عمومی، مسکن و بسیاری دیگر از بخشها سرمایه گذاری کرد و کمبود تأمینات عمومی و استخدامهای متزلزل جهانی را از میان برداشت.

پایان

ورای قاچاق انسانها و بردگی

بخش اول

سازماندهی "دیمی کاران"¹: نگاهی از "جنوب"

رونالدو مونک

یک جنبش جهانی کار ممکن است اگر اتحادیه های کارگری قادر به دیدن گنجینه بزرگی باشند که کارگران غیررسمی از آن برخوردارند. پرسش مرکزی در این سلسله مقالات این است: چگونه؟

کارگران جهان با چالشهای متعددی روبرو اند. بسیاری از مباحثات جاری پیرامون آینده کار، مثلاً روباتی شدن کار و ظهور اقتصاد "فرفره"، اساساً متوجه روندها در و متمرکز بر تجربیات "شمال" اند. کاستی های موجود غالباً در تقابل با نگاهی نوستالژیک به گذشته قرار دارند؛ گذشته ای که با "قراردادهای استاندارد کار" در یک "دوره طلایی" ایده آلیزه شده تعریف می شود و قراردادهای گفته شده حکم معیاری را دارند که واقعیت امروزی با آنها سنجیده می شود. تعریف کار با این عبارات موجب آن است که توجه ما مقدماً بر ترمیم حقوق کار و تجدید چیزی شود که از دست رفته یا فرسوده شده است. بازیابی یک جنبش جهانی کارگری شاداب و پرتحرک با کوشش بیهوده برای برگشت به زمان گذشته و به قراردادهای استاندارد کار رخ نخواهد داد. تنها از طریق سازماندهی – جذب، تربیت و تحرک بخشی به – اعضای جدید است که جنبش کار می تواند خود را به عنوان یک جنبش اجتماعی بازیابد.

ما باید کارمان را با تمرکز بر تجربیات "جنوب"، از کشورهایی که در آنها قراردادهای استاندارد و حقوق کار هرگز رایج نبوده اند، آغاز کنیم؛ جایی که کار دیمی و غیررسمی همواره قاعده بوده است و امروزه بین دوسوم تا سه چهارم نیروی کار را شامل می شود. چنان که این سری مقالات نشان می دهند، ما امروزه همکاری نزدیکتری را بین جنبش سازمان یافته کارگری و کارگران غیررسمی و دیمی مشاهده می کنیم. "سازماندهی سازمان نیافته ها" همیشه چالش سنگینی برای جنبش اتحادیه ای بوده است، زیرا گروه از کارگران دور از دسترس اند و مشمول ساختارهای شناخته شده مناسبات کار نمی شوند.



"عدالت برای نظامیان" به خیابان آمده است

با این حال اتحادیه های کارگری جنوب، حتی آنهایی که از تجربیات غنی فعالیت در شرکت های بزرگ برخوردارند، امروزه دریافته اند که طبقه کارگر دامنه به مراتب وسیعتری از محیط کارخانه ها دارد و این که آینده خود این اتحادیه ها به رویکردشان نسبت به این لایه های "غیررسمی" کارگران دارد. کوشش برای سازماندهی کارگران، کارگران غیررسمی، دستفروشان خیابانگرد، بیکاران جدید ورود، و گاه کارگران مهاجر را مدام به هم نزدیکتر کرده است. توجه به گروه های مختلف کارگران می تواند اتحادیه های کارگری را به کشف

مجدد رویکردهای رزمجوانانه تر برای سازماندهی جمعی و اثربخشی سیاسی رهنمون شود. مثلاً به حرکت درآوردن کارگران بیکار در آرژانتین در جریان بحران اقتصادی اوائل قرن حاضر، موسوم به "جنبش پیکترو" (piquetero)، کمک شایانی به تقویت جنبش اتحادیه ای در شرکت های بزرگ کرد. همین جنبش در جلوگیری از انتخاب مائوریسیو ماسری نئولیبرال، که در سال 2015 به قدرت رسیده بود، نقش بسزائی داشت.

این کوششها مبین اهمیت مرکزی کار غیررسمی و دیمی در زمینه پرسمان سازی اجتماعی در قرن بیست و یکم اند. در اثر ظهور و استقرار نئولیبرالیسم از پس از 1970، کار غیررسمی و دیمی – که زمانی به نظر می رسید ویژه کشورهای استعمار شده پیشین است – اکنون به پدیده ای جهانی تبدیل شده است. این پدیده در تجربه شمال از زوال دولت رفاه ناشی می شود و در تجربه جنوب نتیجه شرایط دراز مدتی است که استثمار حاد نیروی کار در اوضاع نواستعماری و تبادل نابرابر در سطح جهانی به بار آورده اند.

اگر جنبش اتحادیه ای نخواهد به عاملی بی اهمیت تبدیل شود، اکیداً لازم است که پیگیر اشکال نوینی از سازماندهی باشد. اتحادیه های کارگری توده گیر و دولتهای رفاه، چنان که در کشورهای سوسیال دموکراتیک اروپا می شناسیم، نمی توانند در چین، هند یا برزیل "تکثیر" شوند. جنبش کارگری معاصر، که زمانی پیشتاز نظم نوین اجتماعی بود، امروزه توسط برخی از فعالان مدنی و تحلیلگران "مستهلک" تلقی می شود. تأثیر کار غیررسمی و دیمی و روندی که به این اشکال کار منتهی شده است، یک چالش کلیدی است که جنبش اتحادیه ای باید با آن درگیر شود یا به افول بیشتر تن دهد. با این حال آنچه چشم اندازهای منطقه ای نشان می دهند حاکی از تجربه گرانقدر اتحادیه های جنوب در مواجهه با کار غیررسمی است. چه بسیار که از این تجارب می توان آموخت.

به نظر می رسد که اتحادیه ها اکنون به آگاهی بیشتری از این نکته دست یافته اند که جنبش کارگری وسیعتر یک مؤلفه ولو عمده آن، یعنی جنبش اتحادیه ای سازمانیافته، است. آنها با کارگران غیررسمی و مهاجر و با سازمانهای غیردولتی کار کرده اند تا بر سیاست دولت مؤثر افتند و تأمین اجتماعی را بهبود بخشند. جنبش اتحادیه ای بین المللی همچنین نقش مهمی را در توان بخشیدن به این کار سازمانگرانه، آن هم نه فقط از طریق فعالیتهای فدراسیونهای بین المللی اتحادیه های کارگری، ایفا کرده است. این فعالیتهای به ایجاد پیوندهایی در ورای مرزها و در بخشهای اقتصادی مختلف کمک کرده اند. گردهم آوردن اتحادیه های ملی و بین المللی توسط شبکه اتحادیه های برزیل نمونه درخشانی از این دست پیوندها و همکاریهاست.

یک جنبش جهانی کار

از آنچه گذشت می توان نتیجه گرفت که سرمایه داری جهانی شده شرایط لازم، و آن هم نه فقط به معنای شرایط مادی بلکه همچنین به معنای آگاهی لازم، را برای ظهور یک جنبش جهانی کار به وجود آورده است. اتحادیه های کارگری به جهتگیری فراملی جهانی شدن را دستمایه کرده اند تا دست به سازماندهی اکسیونهای فراملی بزنند، ساختارهای فراملی جدیدی را ایجاد کنند، و همبستگی با کارگران مهاجر را در میهن خویش تحکیم بخشند. گسترش نااطمینانی در پهنه جهانی موجب تمرکز جنبشهای مختلف کار روی موضوعات واحد شده است. استحکام این اتحادیه ها و تداوم نقش پر اهمیت شان بستگی تامی به موفقیت آنها در ایجاد مقاومتی جهانی و ارائه بدیلهای جهانی دارد. مخاطرات بسیار اند و نتیجه ابداً بدیهی نیست.



کار در خور، برای کارگران مهاجر

کارگران غیررسمی، کارگران مهاجر و دیمی کاران دو چالش بزرگ را در برابر این گذار (به جنبش جهانی) نهاده اند. البته ما در هر دو سو شاهد جنبشهای مثبتی بوده ایم. اتحادیه مرکزی کارگران (CUT)، که اتحادیه قدرتمندی در برزیل است، به حمایت مادی و معنوی از تشکیل "سندیکای کارگران غیررسمی" برخاست. این سندیکا به موضوعات حول برنامه "اعتباردهی خرد" (micro credit)* و ایجاد اشتغال می پردازد، که از حمایت وزیر کار برزیل نیز برخوردار است. در افریقای جنوبی، به دنبال تصمیم "کنگره اتحادیه های کارگری افریقای جنوبی" (COSATU) در سال 2012 تیمی برای

طرح و بررسی شرایط کارگران آسیب پذیر و سازماندهی گسترده آنان در صفوف اتحادیه های کارگری و دیگر سازمانهای کارگری تشکیل شد. هیچ یک از این ابتکارات با توفیق کامل همراه نشدند، اما هر دوی آنها مبین انتقال توجه و تمرکز به لایه هایی از کارگران، غیر از لایه های سنتی پشتوانه اتحادیه ها بوده اند.

در ارتباط با کارگران مهاجر، بسیاری تجارب تاریخی نزد اتحادیه های کارگری وجود دارند، که با ورود کارگران خارجی به بازار کار بومی مخالفت ورزیده و گاه در پی انزوای کارگران خارجی موجود برآمده بوده اند. اما در دهه های اخیر این وقوف و تصدیق در اتحادیه ها قوت گرفته است که "همبستگی با کارگران مهاجر به اتحادیه های کارگری کمک می کند تا به اصول پایه ای جنبش کارگری رجعت کنند." برای "دموکراتیزه کردن جهانی شدن"، آزادی تشکل و

جنبش کارگران در سطح ملی باید به سطح بین المللی گسترش یابد. یک نمونه خوب اقدام اتحادیه های کارگری در امریکای لاتین است که به ترویج، ارتقاء، تقویت و تضمین آزادی جنبش برای تمام کارگران - خواه در کشور خویش، خواه مهاجر از یا مهاجر به کشوری دیگر - اعلام تعهد کرده اند.

یک جنبش نوین کارگری در سطح جهانی باید تصدیق کند که کارگران مهاجر جزئی لاینفک از طبقه کارگر اند و این که آنها در بسیاری از موارد نقشی محوری در بنای جنبشهای کارگری داشته اند. امروزه روز هوشمندترین اتحادیه ها دیگر با کارگران مهاجر همچون یک تهدید برای کارگران بومی رفتار نمی کنند، بلکه آنان را فرصتی برای تقویت جنبش کارگران تلقی می کنند. اتحادیه ها با تلقی از کارگران مهاجر به عنوان "موضوع واحد" نقش دموکراتیک خویش را در پیوند دادن کارگران مهاجر با اتحادیه ها و مبارزه با نیروهای تفرقه افکن و نژادپرست عمق بخشیده اند. ما شاهدیم که اتحادیه های کارگری در سنگاپور و هنگ کنگ برای عضوگیری کارگران مهاجر می کوشند؛ کوششی که با بهره متقابل. همچنین در مالزی، اتحادیه بین المللی کارگران ساختمانی و جنگل، که یک فدراسیون جهانی از اتحادیه هاست، اقدام به عضوگیری کارگران مهاجر دوشادوش اعضای "معمولی" خود کرده است. از طریق این قبیل اقدامات مثبت و فعالانه است که اتحادیه ها خواهند توانست با استراتژی "تفرقه بیانداز و حکومت کن"، که پایه رونق اقدامات ضد اتحادیه ای است، مواجه شوند.

در بخشهای بعدی

در بخشهای بعدی این مطلب ما بر این موضوعات مکتب خواهیم کرد و جوانب هر یک را بیشتر خواهیم گشود. به تلاشهایی که برای نمونه در امریکای مرکزی در بخش صنایع پوشاک، برای سازماندهی کارگران غیررسمی، مهاجر و دیمی کاران در زنجیره تأمین جهانی انجام شده اند، خواهیم پرداخت. بر لزوم طرح خواست تقویت حق سازمانیابی و اتحادیه مکتب، و در هم آمیختگی انواع مختلف استثمار کار و اهمیت حیاتی همبستگی جهانی را آشکار خواهیم کرد.

سپس راههایی را که اتحادیه های کارگری با درجات متفاوتی از موفقیت برای سازماندهی کارگران غیررسمی و خاصه کارگران مهاجر در آسیا پیشه کرده اند، معرفی خواهیم کرد. نشان خواهیم داد که چگونه سازماندهی این کارگران میتواند اقدامی با برد متقابل برای اتحادیه ها و مهاجران باشد. و این که دیمی کاران به اتحادیه نیاز دارند؛ نه فقط برای دسترسی به امکانات قانون و مناسبات کار در سطح ملی بلکه همچنین برای دسترسی به سازمانهای بین المللی که به وضع استانداردهای کار اشتغال دارند.

به سازماندهی کارگران غیررسمی در کشورهای افریقائی خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد، که این امر اگرچه به علت نسبت بسیار بالای کارگران غیررسمی یک چالش عظیم است، اما اگر اتحادیه ها بر تحقق منافع مشترک آنان با کارگران رسمی تمرکز کنند، می تواند ثمر دهد. تأکید بر عمومیت مقاومت کار و اشکال مختلط سازماندهی است که امروزه ظهور کرده اند.

زیر عنوان "زنان در بازار کار غیررسمی: جهانی شدن و سازمانیابی" به نقش محوری ای خواهیم پرداخت که زنان کارگر در سازماندهی در کشورهای "جنوب"، غالباً در اشکال نوآورانه و الهامبخش داشته اند. بر نیاز به مکانیسمهای حمایت اجتماعی و تنوع اشکال سازماندهی تأکید خواهیم داشت، زمانی که شکل اتحادیه ای تنها گزینه از میان گزینه هاست.

سرانجام به این پرسش بازخواهیم گشت که اتحادیه های "شمال" و "جنوب" چگونه می توانند همکاری کنند و خاصه بر اهمیت کارگران مهاجر در "شمال" مکتب خواهیم کرد. امروزه برخی اشکال مبارزه کارگران مهاجر و همبستگی با آنان را شاهدیم، مثلاً در ساحل غربی امریکا، که می توان از آنها بسیار آموخت.

پایان بخش اول

* برای اطلاع از "اعتباردهی خرد" نگاه کنید به

https://fa.wikipedia.org/wiki/اعتباردهی_خرد

ورای قاچاق انسانها و بردگی

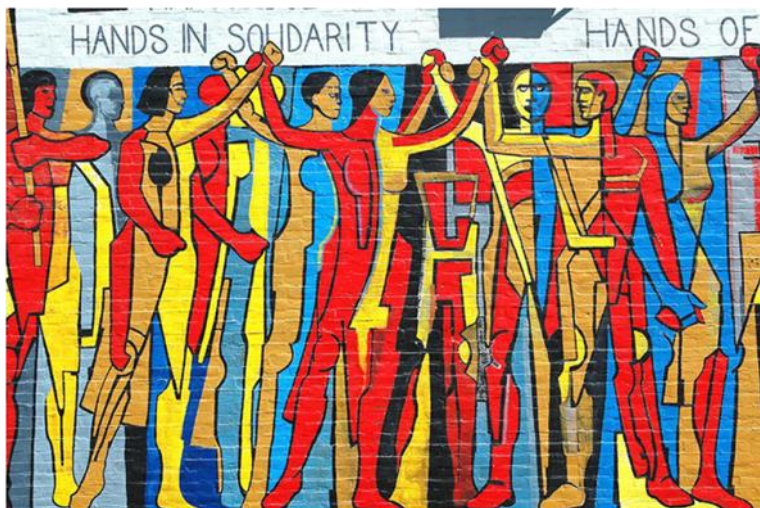
بخش دوم

مبارزه برای کار با عزت از طریق کارزارهای گسترده و ائتلافهای اجتماعی

مارک آنر

بهبود سرنوشت کارگران زنجیره های تأمین جهانی نه فقط مستلزم سازماندهی کارگران محلی و مهاجر برای اعمال فشار به کارفرمایان مستقیم، برندها و واسطه هاست، بلکه همچنین مستلزم اعمال فشار بر بخش مالی و نهادهای دولتی است.

شرکتهای چندملیتی از عدم توازن قدرت در زنجیره های تأمین جهانی استفاده می کنند تا کارفرمایان محلی را تحت فشار قرار دهند و از این طریق شیرۀ کارگران را بکشند. با این حال در یک "زنجیره تأمین" پای عوامل بسیار دیگری، غیر از خریداران، کارفرمایان محلی و کارگران کارخانه در میان است. خریداران را انواع اکتورهای بخش مالی محاصره کرده اند که در کار افزایش سود سرمایه خویش اند، و بالای سر آن دولتها و مؤسسات بین دولتی قدرتمندی قرار دارند که قواعد بازی را تعیین می کنند. در چند دهۀ گذشته این قواعد مشوق گسترش زنجیره های تأمین جهانی از طریق لیبرالیزه کردن تجارت و سیاستهایی از این دست بوده اند.



دستانی در همبستگی، دستانی برای آزادی

در عین حال کارگران محلی کارخانه ها نیز تنها کسانی نیستند که شیرۀ جانیشان در قعر زنجیره کشیده می شود. کارگران بخش غیررسمی، به ویژه زنان، و کارگران مهاجر داخلی و خارجی نیز از این زمره اند. بسیاری از کارگران برای بقای شان متکی به حواله های خانوادگی اند. آنها نیازهایشان را با خرید از کارگران غیررسمی تأمین می کنند و به این ترتیب کار این گروه کارگران نیز، که مزد واقعی شان را دریافت نمی کنند، به افزایش سودها و درآمدهای سرسام آور بالائی ها می انجامد. کار بخش

غیررسمی، که مزد واقعی از آن دریغ می شود، مصنوعاً هزینه های زندگی را پائین می آورد، و امکان می دهد به کارفرمایان محلی که به کارگران و به واسطه ها که به کارفرمایان محلی کمتر بپردازند. و بنابر این به سرمایه گذاران که از سود بیشتری منتفع شوند.

پس، پاسخگویی به چالشهایی که نیروی کار در زنجیره تأمین جهانی با آنها روبروست، مستلزم مواجهه هم با کار کارخانه، هم با بخش غیررسمی و هم با کار مهاجران است. کوشش برای نیل به بهبودهای پایدار نیازمند ائتلافهای گسترده و استراتژیکی است که اتحادیه های کارگری، سازمانهای مدافع کارگران در بخشهای رسمی و غیررسمی، گروه های مدافع حقوق کارگران مهاجر و نیز گروه های حقوق بشری، که مدافع این قبیل کوششها هستند، را دور هم گرد آورد. این ائتلاف گسترده اجتماعی باید بر تمام جنبه های ساختار زنجیره تأمین – شامل کارفرمایان محلی، برندها، واسطه ها، بخش مالی، دولتها، و نهادهای بین المللی - فشار آورد تا به تحقق تغییرات مثبت و ماندنی موفق شود.

ثروت و قدرت در نوک زنجیره های تأمین جهانی

ما در دنیائی زندگی می کنیم که در آن مدیرعامل شرکت آمازون، جف بزوس، در هر ثانیه 3181 دلار درآمد دارد. این مبلغ بیشتر از درآمد سالانۀ تمام کارگرانی است که در اکثر زنجیره ای تأمین در جنوب کرۀ خاکی کار می کنند. آمانسیو اورتگا، مؤسس فروشگاه لباس زارا، ثروتی تخمیناً برابر 63 میلیارد دلار دارد. این مبلغ تقریباً برابر مجموع تمام

ارزش سالانه صادرات پوشاک بنگلادش (32 میلیارد دلار در سال) و تلفنهای دستی و ادوات آن توسط ویتنام (49 میلیارد دلار) است. بخش مالی – صرف نظر از این که شرکت سهامی عام باشد یا خاص یا از دیگر انواع مؤسسات مالی – از قدرت و نفوذ فوق العاده ای برخوردار است. این بخش برای تمرکز دراماتیک سرمایه در بالا اهمیت حیاتی یافته است. ارزش آمازون، که 910 میلیارد دلار تخمین زده می شود، بیشتر از ارزش 7 مهمترین رقبای بعدی این شرکت است.

البته نوک زنجیره تأمین به بخش مالی ختم نمی شود. یک حلقه بالاتر کسانی قرار دارند که قواعد بازی را وضع می کنند؛ قواعدی که چنین تمرکز انبوهی از قدرت و ثروت را ممکن می سازند. دولتهای شمال جهانی، خاصه دولت امریکا، تصمیم گرفته اند از بازارهای مالی مقررات زدائی کنند. مؤسسات بین دولتی نیز، مثل سازمان تجارت جهانی در آخرین دهه قرن پیش تصمیم گرفت تجارت را در بخشهایی چون پوشاک لیبرالیزه کند، امری که به پراکندگی بیشتر تولید دامن زد.

صندوق بین المللی پول و بانک جهانی نیز قدرت و نفوذشان را برای مقررات زدائی از بازار کار و تضعیف حق سازمانیابی به خدمت گرفتند. این نیز به گسترش بیشتر زنجیره های تأمین از طریق افزایش فشار بر مزد و حقوق کارگران انجامید. بنابر این رسیدگی به مسئله حقوق کارگران در زنجیره های تأمین جهانی، مستلزم اعمال فشار بر دولتها و آکتورهای بین دولتی به منظور تغییر قواعد بازی نیز هست.

کارگران محلی، مهاجر و غیررسمی در زنجیره تأمین

در حالی که نقش خریداران، بخش مالی و دولتهای قدرتمند ما را مجبور می کند که با دقت بیشتری به نوک زنجیره تأمین دقت کنیم، تجارب کارگران مختلف از ما می طلبد که به سهم کارگران محلی، مهاجر و غیررسمی در ایجاد سود



چهره زشت زیبایی: کودکان کار در یک معدن میکا در هند

در زنجیره تأمین بپردازیم. در جمهوری دومینیک، به مدت چندین دهه از کارگران هائیتی در مزارع شکر استفاده شد، تا به این ترتیب دستمزدها در سطح پائینی نگه داشته شوند و اتحادیه ها تضعیف گردند. در هند، کارگران غیررسمی – که بخش بزرگی از آنها کودکانی اند که در شرایط ناامن دهشتناکی کار می کنند – به استخراج میکا اشتغال دارند. میکا در لوازم آرایش به کار می رود، که سود سرشاری را نصیب شرکتهای تولیدکننده محصولات زیبایی می کند. در بنگالور هند، کارگران مهاجر درونمرزی، که از شمال شرقی هند می آیند، لشکر کارگرانی با

دستمزدهای زیر حداقل را در صنایع پوشاک صادراتی تشکیل می دهند.

بازارهای غیررسمی برای کارگران غیررسمی همچنین موجبی برای بهره وری باز هم بیشتر حلقه های فوقانی زنجیره تأمین اند. آن گروه از کارگران این زنجیره که دستمزد ناچیز و زیرحداقلی دریافت می کنند، نیازهایشان را از سوپرمارکت ها نمی خردند، بلکه غالباً از فروشگاه هایی در بخش غیررسمی تأمین می کنند، که درآمد پائین تولیدکنندگان آنها موجب کاهش قیمت مواد غذایی و دیگر حوایج اساسی می شود. بی سبب نیست که ما مکرراً از زبان صاحبان کارخانه ها، برندها و عمده فروشان در توجیه مزدهای پائینی که به کارگران پرداخته می شود می شنویم. آنها این دستمزدها را پذیرفتنی می دانند و دلیل شان هم این است که "هزینه های زندگی در کشورهای تولیدکننده پائین است". این استدلال مرسوم فقط یک فریب است. آنچه به واقع اتفاق می افتد، این است که کارگران زیرحداقل بگیر زنجیره تأمین، کالاهای زیرقیمت مرسوم را از کارگران زیرحداقل بگیر بخش غیررسمی می خرند. از این قرار کار زیرحداقل بگیر بخش غیررسمی مصنوعاً مانع از تورم هزینه های زندگی می شود، و این واقعیت امکان می دهد که کارفرمایان زنجیره تأمین به کارگران برای کارشان، و خریداران عمده به این کارفرمایان برای تولیدات شان، دستمزد و قیمت

کمتری بپردازند. نتیجه این وضع سود سرشارتر سرمایه گذاران است. به عبارت دیگر حلقه های پائینی زنجیره تأمین به طور مضاعف موجب سود حلقه های فوقانی آن می شود.

حواله پول توسط کارگران: یارانه به زنجیره تأمین

این تصویر را با نقش حواله پول توسط کارگران [برای خانواده شان] باید تکمیل کرد. در سال 2018 کارگران مهاجر در سراسر جهان بالغ بر 482 میلیارد دلار برای خانواده شان در کشورهای کم درآمد و میان درآمد حواله کردند. میزان حواله ها به السالوادور 10 برابر تمام صادرات پوشاک این کشور بود. در همان سال در بنگلادش، درحالی که تمام دستمزد سالانه 4 میلیون کارگر صنایع نساجی کمتر از 5 میلیارد دلار است، بیش از 15 میلیارد دلار توسط کارگران مهاجر به این کشور حواله شده است. در مکزیک، که شمار بسیاری از کارگران در زنجیره تأمین پوشاک، الکترونیک و قطعات خودرو کار می کنند، شرکتها عمداً به ردگیری گروه هایی از کارگران مهاجر به این کشور برآمدند که اقدام به حواله های قابل توجهی کرده بودند. از این طریق آنها به سهولت بیشتری توانستند از دستمزدها بکاهند. بنابراین کارگران مهاجر نیز از طریق حواله هاشان، همچنان که تولیدکنندگان بخش غیررسمی، قسماً به شرکتهایی که در نوک زنجیره تأمین جهانی نشسته اند، سوبسید می دهند. علیرغم ادعای شرکتهای سرمایه گذار دایر بر سودمندی زنجیره های تأمین جهانی در بلندمدت، به نظر می رسد که کاهش فقر در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به مراتب بیش از آن که نتیجه کار کارگران این کشورها در زنجیره های تأمین جهانی باشد، نتیجه حواله های کارگران فقیری است که از این کشورها برای همیشه یا موقتاً مهاجرت کرده اند.

راهی به جلو؟

کارگران در زنجیره تأمین جهانی با مسائل بسیاری مواجه اند: از این زمره اند دستمزدهای زیر خط حیات، آزار جنسی، خشونت زبانی و فیزیکی، اهداف تولیدی غیرانسانی، شرایط کار و مسکن نامن، مقابله سیستماتیک و غالباً خشونت بار کارفرمایان با حق تشکل، عقد قرارداد جمعی و اعتصاب. در سطور گذشته رئوس یک استراتژی جامع برای تغییر در وضع تا حدودی ترسیم شده اند. برای شروع لازم است که به فشار دائم به کارخانه های تولیدکننده، معادن، برندها و واسطه ها و خریداران عمده برای پذیرش حقوق کارگران در زنجیره های تأمین فشار آورد.

این سطور همچنین نشان می دهند که تغییر مستلزم هدف گیری بخش مالی و اعمال فشار بر آن است، از جمله بر صندوقهای بازنشستگی (که در زنجیره های تأمین سرمایه گذاری کرده اند)، به عنوان جزئی از یک کارزار جامع برای تحقق استانداردهای سرمایه گذاری اجتماعی. این استراتژی همچنین مستلزم هدف گیری دولتها و مؤسسات بین دولتی است که قواعد بازی در زنجیره های تأمین را وضع می کنند: انتظام و مقررات اکیدتر برای بخش مالی، مقررات تجاری برای توسعه پایدار، اصلاح قوانین مهاجرت، جامعیت مقررات و پیمانهای الزام آور باید از زمره این قواعد بازی باشند.

"حکمرانی خصوصی"، مشابه توافقات الزام آوری که در بنگلادش و لسوتو حاصل شده اند، نیز ابزارهای قدرتمند و لازمی برای تغییر اند. تحلیل بالا همچنین طرق گوناگونی را نشان می دهد که کار گروه های مختلفی از کارگران – اعم از مهاجر، رسمی یا غیررسمی – در زنجیره های تأمین، به تولید ثروت قابل توجهی می انجامد. این تحلیل بر ضرورت عاجل برای رعایت کامل آزادی اجتماعات و تشکل تمام این گروه های کارگران از طریق وضع قانون کار بهتر یا اجرای مؤثرتر آن، تأکید دارد؛ به نحوی که توانمندی این کارگران و مشارکت آنان را در پاسخهای جمعی به چالشهای پیش روی شان تضمین کند.

پایان بخش دوم

ورای قاچاق انسانها و بردگی

بخش سوم

حقوق کارگران در اقتصادهای غیررسمی

سالی روور

کارگران غیررسمی در سراسر جهان مدام به سقوط به فقر تهدید می شوند، اما یک جنبش نوپا در جستجوی راه حلی برای تأمین حقوق آنان است.

سیاست گذاری امروزی دیگر نمی تواند فرض را بر این بگذارد که بیشترین کارگران در استخدام رسمی، با درآمد ثابت و سایر مزایای کاری اند.

سی سال است که گلوریا سولورزانو هر روز آفتاب نزده خانه کوچک اش را ترک می کند تا بساط مختصری از میوه و سبزی را در بازار خیابانی لیما (پایتخت پرو) برپا کند. او به مردی با یک وانت بار پول می دهد تا خودش و محصولی را که برای فروش خریده است، به بازار برساند. به مرد دیگری پول می دهد تا بار او را به یک گاری منتقل کند و روی بساط اش بگذارد. نزدیک طلوع آفتاب کار فروش را شروع می کند. او به یک پاسبان هم پول می دهد تا از او حمایت کند و مطمئن باشد که خودش و مشتریان اش در امن و امان اند. برای نظافت خیابان و برای این که برق و نوری هم وجود داشته باشد، نیز باید پول بپردازد.



بساط خیابانی در لیما، پرو

وضع گلوریا درست به وضع بخش اعظم کارگران جهان، یعنی کارگران غیررسمی، شبیه است. او در چنبره ده ها مناسبات اقتصادی قرار دارد، بابت خدماتی که برای برپا داشتن کارش به آنها

نیاز دارد، و بابت حق کار در خیابان باید پول بپردازد. علیرغم "سرمایه گذاری" ای که او برای داشتن کار و داشتن جایی در بازار کرده است، هر لحظه ممکن است که دولت محلی حق او را لغو کند.

حدود 60% تمام انسانهایی که کار می کنند، کارگران غیررسمی اند. این یعنی که آنها محروم از حمایتهای کاری و اجتماعی برای کسب درآمدی مطمئن، محروم از حمایتی در برابر انواع خطرات، و محروم از حمایتی برای نجات خانواده خویش از فقر اند. بدون دسترسی به حقوق اقتصادی و اجتماعی، برای کارگران غیررسمی بسیار دشوار است که نقش فعالی در بنای یک جامعه باز، شاداب و دموکراتیک ایفا کنند.

چگونه می توان این وضع را تغییر داد؟ برای "رسمیت دادن به کار غیررسمی" چه می توان کرد؟

بنای قدرت جمعی

بیش و پیش از همه، کارگران به سازمانهای دموکراتیک و محاسبه پذیری نیاز دارند که آنان را در روندهای سیاست گذاری، مذاکره با دولت و کارفرمایان و شرکتها نمایندگی کنند. خوش خیالی نکنیم! سازماندهی کارگران غیررسمی چالش بسیار سنگینی است: آنان محلهای کار متفاوتی دارند، مناسبات استخدامی شان ناروشن و گاه پنهان است، درآمد کم و ناپایدارشان مشارکت را دشوار می کند... با این حال اکنون کارگران غیررسمی دارای تجربه ای چندده ساله در تشکیل شبکه های ارتباطی محلی و جهانی، رویکردهای نوآورانه در سازماندهی، و کشاندن قراردادهای جمعی به محیط کار غیررسمی اند. چالش بزرگتر همانا یافتن راه هایی برای استفاده از قدرت آنان است تا بتوان اطمینان یافت که

حکومتها به وظیفه شان در حمایت از قانون و حق، و کارفرمایان به مسئولیت خود در پرداخت دین شان به جامعه عمل کنند.

کلید حل ای مشکل یافتن راه های سازمانگری مناسب برای گروه های شغلی مختلف در درون اقتصاد غیررسمی است. در سطح جهانی، مدلها و تنوع اشکال سازمانی با سنتهای سیاسی و طرقی که سازمانهای پایه بنا شده اند، مطابقت دارند. این مدلها از جمله شامل سازمانهای زیر می شوند:

- مدل اتحادیه های بین المللی زیر نام StreetNet، ملهم از ساختار فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری؛
- مدل مورد حمایت اتحادیه های کارگری، که طبق آن سازماندهی کارگران غیررسمی در بطن اتحادیه های رسمی انجام می شود، مثل IUF (اتحادیه بین المللی صنایع غذایی، کشاورزی،...) و فدراسیون بین المللی کارگران خانگی؛
- مدل شبکه ای ائتلاف جهانی زباله گرداها؛
- جنبش اجتماعی ضد هیرارشی، ضد بوروکراسی لاک قرمز (Red Lacre)، که بنیان آن بر همکاری است؛
- مدل مورد حمایت سازمانهای غیردولتی مثل شبکه خانگی جنوب آسیا (HomeNet South Asia).

این اشکال گوناگون سازماندهی امکان می دهند که گروه های مختلف کارگران قدرت جمعی شان را فراتر از مرزهای جغرافیائی متحقق سازند و نقش خویش را در اقتصاد جهانی عیان کنند.

انطباق سیاست با واقعیت

در عوض، حکومتها به داشتن تصویر روشنی از کیفیت مشاغل امروزی دارند. سیاستها دیگر نمی توانند بر مدلهائی اتکا کنند که فرض را بر این کی گذارند که بیشتر کارگران مزدبگیرانی با درآمد ثابت و مزایای شغلی تعریف شده اند. سیاستهای شهری، سیاستهای اجتماعی و سیاستهای استخدامی باید تشخیص دهند که یک کارگر تیپیک در اقتصاد امروزی محروم از حمایتهای جافتاده ای است که کارگران مزدی رسمی از آنها برخوردار بوده اند.

خطراتی چون بیماری و سوانح کاری - بی آن که کارگران از قراردادهای طولانی مدت و بیمه سلامت، بازنشستگی، حق اولاد و دیگر مزایای کاری برخوردار باشند - جنبه فردی و اختیاری یافته اند. اگر این وضع را با هزینه هائی که کسی مثل گلوریا (رجوع کنید به شماره 5 این مطلب) متحمل می شود تا گذران زندگی خود را میسر سازد، ترکیب کنیم، خواهیم دید که محاصل آن پیشگیری از کار کارگران برای نجات خویش از ورطه فقر، و محرومیت آنان از مشارکت در حیات دموکراتیک جامعه است. سازمانهای کارگری می توانند به حکومت کمک کنند تا دست به طراحی سیاستهای مناسبتر و نوآورانه ای در انطباق بیشتری با اقتصاد جهانی شده امروزی بزنند.



اوگاندا، اکتبر 2016- فدراسیون بین المللی کارگران حمل و نقل: تضمین حق کار برای کارگران غیررسمی

سیاستهای شهری، سیاستهای اجتماعی و سیاستهای استخدامی باید همچنین تصدیق کنند که شرکتهای غیررسمی در موقعیت نابرابری در قیاس با شرکتهای رسمی قرار دارند. شرکتهای کوچک غیررسمی با محدودیتهای ساختاری بسیاری در بده بستان با شرکتهای بزرگ رسمی مواجه اند و مقرراتی که سعی در رسمی کردن تمام اقتصاد دارند می توانند این مناسبات نابرابر را شدت بخشند.

مشکل اخیر در پیوند با مسئله کیفیت کار است: با تضعیف محدودیتهای حاکم بر شرکتهای بزرگ در سطح جهانی شرکتهای رسمی مهارت بیشتری را برای برونسپاری ریسک و کدر کردن مناسبات شفاف برای حساب پس کشیدن از آنها کسب می کنند. نتیجه مستقیم این مهارت افت کیفیت کار و کاهش امکانات کارگران برای نجات از فقر است. عواقب این نابرابری فزاینده متوجه همه شده است.

شرکای مسئولیت پذیر

خوشبختانه سازمانهای کارگران غیررسمی راه های بدیعی را یافته اند تا ثابت کنند که حکومتها و کارفرمایان نیز، هر یک به نوبه خویش، باید در بنای جامعه ای عادلانه تر نقش داشته باشند. یک نمونه آموزنده نقشی است که سازمانهای کارگران غیررسمی در تدوین "رویکردهای نو به تأمین اجتماعی" ایفا کرده اند.

به طور کلی کارگران غیررسمی فاقد ابزار لازم برای دسترسی به تأمین اجتماعی اند. آنها از حمایتهای مبتنی بر کار محروم اند زیرا مشمول رابطه نظامیافته کارگر - کارفرما نمی شوند. آنها همچنین محروم از حمایتهای اجتماعی مرتبط به فقرزدائی اند، زیرا نیروی کار و دارای کار محسوب می شوند. با این حال برخی از آنها راه حلهائی را یافته اند که سهم خود آنها در تأمین اجتماعی را با سهم دولت و/یا کارفرمایان شان ترکیب می کنند. برای نمونه هیئت ماتادی در هند موفق به تثبیت تأمین اجتماعی برای باربران شد. صندوق آن از طریق پرداخت اضافی ای تأمین می شود که کسانی که از کار باربران استفاده می کنند، باید بپردازند. همچنین است اقدام زباله گرد ها برای آن که تولیدکنندگان زباله انبوه را به ایجاد شرایط کاری ایمن، خاصه در انبارهای زباله، وادارند.

خلاصه این که علیرغم چالشهای اساسی پیش روی سازمانهای کارگران غیررسمی، تحولات امیدوارکننده ای نیز در جریان اند که محتاج توجه و حمایت بیشتر در شرایط کنونی اقتصاد جهانی اند. کارگرانی همچون گلوریا ایجادکننده کار برای خود و دیگران است، در عین حال که با نمایندگی کارگران غیررسمی می کوشد تا سیاستمداران و سیاستگذاران را از وضع کارگرانی مطلع کند، که در غیر این صورت به حاشیه روندهای سیاسی جریان غالب رانده خواهند شد. نقش آنان در اعتلای حقوق اقتصادی و اجتماعی نباید نادیده بماند.

پایان بخش سوم

ورای قاچاق انسانها و بردگی

بخش چهارم

دیمی کاران آسیا به اتحادیه نیاز دارند

میشله فورد

اتحادیه های کارگری آسیا می توانند با کوشش برای تأمین حقوق کار کارگران غیررسمی و دیمی کاران، و حمایت از آنان، موقعیت خود را ارتقاء بخشند. اما به این منظور آنها باید در سطح بالاتری "بازی" کنند.

تغییرات در سازمان کار و استراتژی کارفرمایان به کاهش قدرت اتحادیه ها در شمال گلوبال انجامیده و گروه های بزرگی از کارگران را از دسترس آنان بس دور کرده است. در آسیا وضع از این نیز پیچیده تر است. در بسیاری از کشورهای آسیائی بخش اقتصاد غیررسمی وسیعی وجود دارد، که همچنان فاقد انتظام مبتنی بر قانون کار است و در سیستم مناسبات کار رسمی نمایندگی نمی شود. به علاوه، بخش بزرگی از نیروی کار نیز بر مبنای غیررسمی در بخش رسمی مشغول به کار است.

اتحادیه های کارگری آسیا در بسیاری از موارد به این گروه وسیع کارگران غیررسمی و دیمی کار بی توجه مانده اند. شاید این نامنتظره نباشد، زیرا بسیاری از جنبشهای کارگری منطقه ای به علت سرکوب طولانی جنبشهای ضعیفی اند و ای بسا هنوز برای تثبیت حقوق اولیه "هسته اصلی" کارگران، یعنی حق تشکل، مبارزه می کنند. انجمنهای غیررسمی، که بسیاری از آنها توسط سازمانهای غیردولتی حمایت می شوند، و حتی جنبشهای کارگری بین المللی برای پر کردن این شکاف کوشیده اند. با این حال اتحادیه ها – علیرغم ضعفهای آشکار اما قابل درک آنها – به یمن نقشی که در سیستم مناسبات کار رسمی دارند و به اتکای روابط شان با سازمانهای بین المللی و اضع استانداردهای کار، همچنان فاکتور مهمی برای گره گشائی از معضل اند.

بخش غیررسمی و فراتر از آن



کارگران معدن در اندونزی

بخش بزرگی از نیروی کار در آسیا به کار غیررسمی اشتغال دارد. نسبت کار غیررسمی از مقدار پائین 20 درصد در ژاپن با بیشتر از 90 درصد در کامبوج، لائوس و نپال متغیر است. مشاغل غیررسمی کلاسیک شامل دستفروشی، بساط خیابانی و زباله گردی اند. اما کارگران غیررسمی بسیاری هم هستند که در بخش رسمی و صنایع مشغول به کار اند. "کارگران خانه کار" که به تعداد زیاد توسط کارخانه های بزرگ نساجی به کار گرفته می شوند، از آن جمله اند. این گروه پرشمار و پردوام از کارگران غیررسمی در سالهای اخیر با ظهور "اقتصاد فرفره" شمار بیشتری یافته است. اقتصاد فرفره

اقتصادی است که در آن کارگران رسماً به عنوان پیمانکار مستقل به حساب می آیند، در حالی که مناسباتشان به کارفرما شباهت بسیاری به استخدام دارد. او بر یکی از این نمونه هاست.

اقتصادهای آسیائی، علاوه بر کارگران بخش غیررسمی، بر کار گروه فزاینده ای از دیمی کاران در محلهای کار استاندارد، همچون کارخانه ها، متکی اند. طبق یک مطالعه انجام شده در این اقتصادها، نسبت کارگران غیراستاندارد به کارگران استاندارد در محل کار رسمی، در فیلیپین حدوداً یک به سه است و در مالزی یک به چهار. این دیمی کاران که توسط شرکتهای کارپایی و مبتنی بر قراردادهای کوتاه مدت یا حتی موقتی استخدام می شوند، دقیقاً همان کاری را انجام می دهند که کارگران با قراردادهای دائمی به عهده دارند.

باید تصریح کنیم که این افزایش در کار غیررسمی و دیمی کاری محدود به کشورهای در حال توسعه در آسیا نیست. این پدیده به گستردگی در اقتصادهای توسعه یافته آسیا از جمله در ژاپن، کره جنوبی و سنگاپور نیز مشاهده می شود. برای مثال در کره جنوبی تخمین زده می شود که بیش از یکسوم نیروی کار به این یا آن شکل از دیمی کاری اشتغال دارد.

مزایا و محدودیتهای سازمانیابی غیراتحادیه ای

برای سازماندهی دیمی کاران ابتکارات سازمانگرانه به کار گرفته شده اند: از ایجاد اجتماعات کلکتیو کوچک تا انجمنهای مجازی کارگران حمل و نقل تا انجمن مشهور زنان هندی خویش فرما. انجمن اخیر کارگران خانه کار، شرکتی خرد، کارگران فصلی و خدمتکاران را دور هم گرد آورده است. یک نمونه تازه تر از این دست سازمانگری های غیراتحادیه ای به موازات شیوع اقتصاد فرfre (gig economy) پا به عرصه وجود نهاده است. مثلاً در هند کارگران حمل و نقل توانسته اند از طریق مجازی اعتراضات توده گیری را سازمان دهند. اعتصاب سیزده روزه رانندگان اوبر (Uber) و اولا (Ola) در فوریه سال 2017 یکی از این نمونه های درخشان این اعتراضات بود. در اندونزی هم کارگران حمل و نقل پلاتفرمهای مجازی کلکتیوهای محلی ای تشکیل داده اند که در انجمنهای منطقه ای رانندگان گرد هم می آیند. این رانندگان توانسته اند از طریق این کلکتیوها و انجمنها خواست افزایش دستمزدهای کارگران پلاتفرمهای مجازی و بهبود شرایط کار آنان را پیش ببرند و نیز این خواسته را که دولت آنها را مشمول قانون کار کند و به رسمیت بشناسد.

انجمنهای غیراتحادیه ای کارگران غالباً بر اقدامات عملی معینی متمرکز می شوند، مثلاً بهبود وضع اقتصادی اعضا از طریق تأسیس تعاونیها یا حمایت از آنان در صورتی که با مشکلی روبرو شوند. قوت این انجمنها در پاسخجویی برای حوائج کارگرانی است که در بیرون از حیطه عمل اتحادیه های جریان اصلی قرار گرفته اند. برای مثال، سازمانهای کارگران مهاجر وطنی در هنگ کنگ توجه خاصی به نیازهای کارگران زنی مبذول می دارند که از دوردستهای منطقه هنگ کنگ برای زندگی و کار در خانه کارفرمای شان به شهر آمده اند. این سازمانها با موضوعاتی چون خسونت جنسی با زنان کارگر خانگی و آبستنی ناخواسته آنان یا دستمزدهای پرداخت نشده و مشکلات مهاجرت به شهر سروکار دارند.

البته این نوع سازمانها نقاط ضعفی هم دارند. اگر آنها صرفاً به حمایت از [اعضای] خود اقدام کنند، آن گاه گسترش فعالیتهای شان یا گاه حتی بقای شان دشوار می شود. در جاهایی که بیشتر رسمیت یافته اند، این تمایل را دارند که به حمایت سازمانهای غیردولتی یا جنبشهای بین المللی کار متکی شوند. برای مثال، فدراسیون بین المللی اتحادیه ها (IUF)، یکی از فدراسیونهای جهانی از اتحادیه های کارگری، به شکل گیری فدراسیون بین المللی کارگران خانگی کمک شایانی کرد و دفتری را برای انجمن زنان خویش فرما فراهم آورد. این دست مناسبات به این معناست که چنین



مالزی: اجتماع کارگران مهاجر به ابتکار چندین سازمان غیردولتی برای

ابتکارات سازمانگرانه ای در برابر تغییر سیاست سازمانهای حامی یا در اولویتهای آنها یا متحدان شان، شکنده باقی خواهند ماند.

شاید در کادر تصویری بزرگتر از وضعیت، مهمتر این باشد که سازمانهای غیراتحادیه ای کارگران در بیرون از سیستم رسمی مناسبات کار عمل می کنند. اتحادیه های ثبت شده، دست کم در تئوری، حق مذاکره برای عقد قراردادهای جمعی از جانب اعضایشان را مبتنی بر مکانیسمهای مناسبات رسمی کار دارند و در ساختار سه جانبه گرائی در سطوح

محلی، ملی و بین المللی – از جمله در سازمان بین المللی کار (یگانه ارگان استانداردگذار برای کار در سطح جهان) – مشارکت می کنند. انواع دیگر سازمانهای کارگری فاقد این حقوق اند. در نتیجه آنها مجبور اند به کارزارهای توده گیر اتکا کنند تا تغییراتی ساختاری را در محیط کار میسر سازند.

چرا اتحادیه ها اهمیت دارند؟

یکی از راه های غلبه بر این محدودیت آمیختن ابتکارات سازمانگرا نه توده گیر با جنبش اتحادیه ای است. مثلاً مورد کارگران موقت از میان مهاجران را در نظر آورید. در کره جنوبی و هنگ کنگ اتحادیه های مختص کارگران مهاجر زیر چتر یک کنفدراسیون مترقی اتحادیه ای قرار می گیرند. در این جا و در برخی دیگر از کشورهای آسیائی، اتحادیه ها امکان دسترسی مستقیم به کارگران مهاجر را با چشم انداز جذب آنان به عنوان اعضای رسمی دارند. برای مثال، اتحادیه کارگران چوب مالزی در سال 2006 به کمک سازمان نیالی کارگران که توسط سازمان بین المللی کارگران ساختمانی و چوب (یک فدراسیون اتحادیه ای بین المللی دیگر) ایجاد شده بود، دست به سازماندهی کارگران خارجی در مالزی زد. شمار کارگران مهاجر عضو اتحادیه کارگران چوب مالزی در سال 2008 بالغ بر 10 درصد کل اعضای آن بود.

همچنین چندین اتحادیه آسیائی، با تشویق و حمایت جنبش بین المللی کار، کوشیده اند شمار اعضایشان را با جذب دیمی کاران افزایش دهند. برای مثال فدراسیون سراسری اتحادیه های کارگری نیپال با تمرکز روی دیمی کاران بخش کشاورزی در نیپال به شمار اعضای خود افزوده است. آنها در اجرای این استراتژی و فقط به عنوان جزئی از آن، از دولت خواسته اند که حداقل دستمزد را افزایش دهد و تمام کارگران را مشمول حق حداقل دستمزد کند. اتحادیه های آسیائی همچنین تجربیاتی را برای تماس با کارگران اقتصاد فرفره اندوخته اند. مثلاً در اندونزی، اتحادیه قدرتمند فلزکاران از طریق کلکتیوهای محلی اش کوشیده است که به کارگران حمل و نقل پلانفرمهای مجازی دسترسی یابد.

اشتغال به ایجاد اتحادیه همیشه کافی نیست، خاصه اگر همچون بسیاری از جنبشهای کارگری در آسیا الزام مبارزه با میراثهای اقتدارگرانی و/یا سرکوب حی و حاضر توسط حکومت موجود نیز در میان باشد. به علاوه بیشتر اتحادیه های این منطقه وسیعاً با مسئله کارگران بخش رسمی در صنایع سنتی فاقد اتحادیه دست به گریبان اند. در چنین شرایطی دارای اهمیت بسیاری است که اتحادیه های بخشی به سازماندهی دیمی کاران در صنایع مربوطه توجه نشان دهند. اما استدلال برای منظور داشتن دیگر گروه های دیمی کار کمتر قانع کننده است. ممکن است برخی از فعالان کارگری استدلال کنند که تمرکز اتحادیه ها بر این یا آن بخش باریک ایجادگر شکلی مضر از آریستوکراسی کار خواهد شد. این یک ریسک واقعی است. در چنین صورتی، مشارکت اتحادیه ای در کارزارهای سیاسی به همراه سازمانهای غیردولتی و انجمنهای توده گیر کارگری، می تواند بهترین راه برای دستیابی کارگران به حقوق کاری شان باشد.

پایان بخش چهارم

ورای قاچاق انسانها و بردگی

بخش پنجم

سازماندهی دیمی کاران در آفریقا

ادوارد وبستر

سازمانهای کارگری در آفریقا به عبور از تفکیک بین اقتصاد رسمی و غیررسمی آغاز کرده اند.

بازار کار یکی از نهادهای کلیدی برای شکل دادن به توزیع منابع در یک اقتصاد است. این نکته به دو دلیل واقعیت دارد. اولاً مزد منبع مهم درآمد بسیاری از افراد است. ثانیاً روابط مزدی محل کلیدی کشاکش بر سر منابعی اند که تولید می شوند.

اما طبقه کارگر صنعتی در آفریقا اقلیت کوچکی از مزدبگیران را تشکیل می دهد. در آفریقا، این طبقات کاملاً سیال و منعطف کار اند که جای طبقه کارگر صنعتی متعین را پر می کنند. منظورم از این نکته این است که در حالی افراد همچنان ناگزیر به فروش نیروی کار خویش اند – خواه مستقیماً در بازار کار، خواه غیرمستقیم از طریق نوعی از بازار تولید – اما مقوله هائی همچون "کارگر"، "کشاورز"، "کارمند" و "خویش فرما" تماماً سیال اند.

این واقعیت – علیرغم کوشش گروه هائی از دیمی کاران، سازمانهای غیردولتی و برخی از اتحادیه های کارگری – هنوز همچنان مبین یک چالش ویژه برای سازماندهی کار در آفریقا است. مایل ام در این نوشته سه مطالعه موردی را برای ترسیم این چالش معرفی کنم. اولین مورد، کارگران آژانسی در آجوسازی هاینکن در آفریقای جنوبی است که چگونگی سازمانیابی در بخش رسمی را ترسیم می کند، در حالی که کار در شرایط غیررسمی انجام می شود. دومین مورد مربوط به کارگران دالا دالا در تانزانیا است: رانندگان و شاگرد رانندگان غیررسمی مینی بوسهای دولتی، که تلاش کارگران را برای پیشگیری از غیررسمی سازی در بخش حمل و نقل عمومی ترسیم می کند. و سومین مورد، مربوط به خیاطان غیررسمی در نیجریه است، که تجربه خوبی را در این باره که چگونه کارگران رسمی و غیررسمی می توانند در یک اتحادیه واحد کارگران دوزنده متشکل شوند، عرضه می کند. نوشته را با این تأکید که قالبهای سازمانیابی که در جنبش کار آفریقا در حال شکل گیری اند، جوهری التقاطی دارند، به پایان می برم.

سازمانیابی مبتنی بر منافع مشترک



اکتبر 2018: اعتصاب کارگران آژانسی هاینکن در آفریقای جنوبی

کارخانه آجوسازی هاینکن در آفریقای جنوبی همه کارگرانی را که در آنجا کار می کنند، خود مستقیماً استخدام نمی کند. تنها کارگران بسیار ماهری که در پروسه استحصال آجو مشغول اند، مستقیماً استخدام می شوند. باقی کارگران از طریق آژانسهای کاریابی به کار گرفته می شوند. این آژانسها در رقابت با هم و برای گرفتن قرارداد از هاینکن، از دستمزدهای می کاهند و بر فشار کار می افزایند. کارگران دسته بندی می شوند و به رقابت با هم کشانده می شوند. روشی که اقدام مشترک را بسیار دشوار می کند. بنا به تحقیق توماس انگلرت (Thomas Englert) آنچه کارگران آژانسهای کاریابی را به اتحاد حول خواسته واحدی رهنمون شد،

ماده 198 متمم قانون کار آفریقای جنوبی بود. طبق این ماده، این دست کارگران پس از سه ماه به استخدام صاحب کار

اصلی در می آیند. برای اولین بار این کارگران امکان یافتند که به استخدام مستقیم هاینکن در آیند: چشم اندازی که انتظارات آنان را تقویت کرد و آنان را به مطالبه خواسته های مشترک شان رهنمون شد.

دیمی کاران در کارخانه هاینکن پیشتر هم عضو اتحادیه سنتی کارگران صنایع غذایی و مشابه بودند. اما این اتحادیه جز جمع آوری حق عضویتها و ارائه خدمات در برخی موارد فردی، کار بیشتری نمی کرد. به علاوه سیاست این اتحادیه سازماندهی جداگانه کارگران ثابت و دیمی کاران، و جلوگیری از دیدار این دو گروه کارگران با یکدیگر بود. سرانجام در تماس کارگران با "دفتر مشاوره دیمی کاران" - یک سازمان غیردولتی در افریقای جنوبی - بود که راهی به جلو یافته شد. دفتر مذکور کارگران را به استفاده از متمم تازه تصویب شده قانون کار تشویق کرد. این امر به کارگران کمک کرد تا به جای رقابت علیه یکدیگر حول خواست استخدام ثابت متحد شوند. آنها دست به ایجاد فرومی در محل کار زدند که مبنای آن عضویت داوطلبانه و تصمیم گیری شفاف در اجتماعات باز بود. کارگران به کمک دفتر مشاوره گفته شده موفق به تدوین استراتژی جامعی شدند که بر قانون اتکا می کرد، توسل به اعتصاب را به عنوان اقدامی نهایی محدود می کرد، و کارزاری رسانه ای را برای فشار بر کارفرما جهت تغییر شرایط سازمان می داد.

در دارالسلام، پایتخت تانزانیا، خصوصی سازی سیستم حمل و نقل عمومی موجب تکه تکه شدن کار موجود در سیستم پیچیده ای از صاحبان خرد، رانندگان و بلیت گیران شده است. آنهایی که صاحب اتوبوسی شده اند، شغل نسبتاً ثابتی دارند، اما دیگران ناگزیر به انجام هر کاری اند که پیدا می شود. راننده، شاگرد راننده و بلیت گیر، که "خویش فرما" یا "خود مستخدم" محسوب می شوند، باید روزانه هزینه اجاره اتوبوس را به صاحب آن و دیگر هزینه های اتوبوس را بپردازند، و اگر چیزی از عواید باقی ماند با هم شریک شوند. این سیستم به یک ساختار بازاری شامل هزاران واحد کاری متمیزه منجر شده است، که درگیر رقابتی فشرده و "خود استثماری" با یکدیگر اند. آنها در رقابت بر سر مسافر و برای آن که روزانه درآمد بیشتری داشته باشند، اتوبوسها را "مسافرچپان" می کنند و به سرعت می رانند.



کارگران برای غلبه بر این انشقاق انجمنی تشکیل دادند و با اتحادیه رسمی و جافتاده کارگران حمل و نقل (اتحادیه کارگران حمل و نقل و مخابرات تانزانیا) دیدار داشتند. چنان که مائو ریزو، در کتابش که به این تجربه اختصاص دارد، می نویسد، این دیدار آغازگر روندی شد که طی آن، این دو نهاد مجزا به "بنای درک مشترکی از استثمار، چنان که کارگران حمل و نقل در دارالسلام با آن درگیر اند، و تنظیم استراتژی واحدی برای مواجهه با آن" دست زدند.

استراتژی حاصل شامل سه وجه اصلی بود: اولاً دو نهاد واقعیتهای کارشان را به اشتراک گذاشتند، ثانیاً اتحادیه نامبرده ایجاد صندوق لازم برای سازماندهی را به عهده گرفت و ثالثاً خود آنها (دو نهاد) تعدادی کارگر حمل و نقل را استخدام کردند تا انجمن نامبرده را در سطح خیابان ترفیع دهند.

تنها پس از برقراری ارتباط با اتحادیه بود که انجمن توانست به وجود خود رسمیت بخشد، دامنه برنامه اش را گسترش دهد، و کارزاری را برای تحقق حقوق کارگران - پیش از همه، حق قرارداد - سازمان دهد و پیش ببرد. انجمن هم از ارتباطات سیاسی اتحادیه بهره برد و هم دست به تهدیدهای موردی دایر بر فلج کردن حمل و نقل شهری زد تا بر مقامات محلی و، در ابعاد وسیعتری، بر صاحبان اتوبوسها فشار آورد. با گسترش کارزار انجمن، و برای توقف دولت از جنائی قلمداد کردن تلاشهای شان، آنان با تعدادی از وزارتخانه های کشور نیز سروکار یافتند و با تعدادی از گروه های همفکر نیز وارد ائتلاف شدند.

اتحادیه سراسری کارگران صنایع نساجی، پوشاک و خیاطی نیجریه در فاصله سالهای 2000 تا 2016 در اثر اعمال صرفه جوئی بسیار در صنایع نساجی ناشی از رقابت بین المللی، 40 هزار نفر از اعضایش را از دست داد. اتحادیه به منظور احیای مقام خود در جنبش کارگری دست به عضوگیری خیاطان مستقل بر پایه منافع مشترک بسیار ملموسی و معینی زد: نیاز به آب و برق ارزان، و مقررات گزاری بر واردات خارجی. اتحادیه همچنین دست به تغییراتی در ساختارهای تشکیلاتی اش زد، دوره های آموزشی مخصوصی را برای خیاطان مستقل برپا کرد، سمینارهایی را در باره مدیریت مالی، گرایشهای جدید در دنیای مد و ... ترتیب داد، و به مسائل این گروه از خیاطان رسیدگی کرد. اتحادیه همچنین به منظور ارتقاء حضور و مشارکت زنان در اتحادیه، آموزش و تربیت کادر در مین اعضای زن را امر مقدم

خود دانست. متمم اساسنامه اتحادیه با هدف تأمین 40 درصد نمایندگی زنان در تمام سطوح رهبری اتحادیه، زمینه حقوقی مشارکت وسیعتر زنان را فراهم آورد.

در مقایسه با انجمنهای سنتی خیاطان مستقل، که فاقد نفوذ سیاسی بودند، این اقدامات اتحادیه گام بزرگی به سمت این گروه از خیاطان بود. نشان دادن کارت عضویت اتحادیه کافی بود که محسوساً از آزار و اذیت پلیس بکاهد. این اقدامات امکان جلب هزاران خیاط را در سراسر کشور برای انجمنهای خیاطان و اتحادیه نامبرده فراهم آورد.

سازماندهی محلی در صنایع جهانی

پیرامون اثرات جهانی شدن بر کارگران محلی مباحثات بسیاری انجام گرفته اند، اما گزارشهای بسیار کمی در باره مبارزه این کارگران با اثرات مورد نظر انتشار یافته اند. این در حالی است که اگر به اطراف مان دقت کنیم بسیاری از این مبارزات را خواهیم دید. نکته بسیار مهم دیدن این واقعیت است که چگونه اتحادیه ها با کوشش شان برای آن که کارگران غیررسمی را نیز نمایندگی کنند، خود دستخوش تغییر می شوند. آنها غالباً به سازمانهایی "التقاطی" با اشکال مختلف سازماندهی ارتقاء می یابند، و تمایز سنتی بین اتحادیه، انجمن کارگران غیررسمی و تعاونی کارگری تا حدودی محو می شود. درک این اشکال جدید سازمانی باید در مرکز هر کوششی باشد که در صدد فهم جنبش جهانی درحال ظهور کارگران است.

پایان بخش پنجم

ورای قاچاق انسانها و بردگی

بخش ششم

احیای موفقیت‌های جنبش کار با مرکزیت بخشی به کارگران مهاجر

سانجای پینتو

جنبش‌های کارگری در اروپا و امریکا باید از سازمانیابی کارگران مهاجر الهام گیرند.

کارگران آمده از آفریقا، آسیا، و امریکای لاتین چگونه می‌توانند جمعاً سازمان یابند تا بتوانند به حقوق کارشان تحقق بخشند و دموکراسی را تقویت کنند. جنبش‌های کارگری در جنوب جهانی مدتهاست که آشکارا با این مسئله دست به گریبان اند؛ خاصه با این زاویه از مسئله که چگونه می‌توان در اقتصاد غیررسمی وسیعی که کارگران فاقد حمایت‌های پایه ای قانونی اند، آنان را جذب کرد و سازمان داد. جنبش‌های کارگری در شمال نیز، در میانه یک موج استثنائی ناسیونالیستی، باید این سؤال را با انرژی بیشتری طرح کنند و در پاسخگویی آن بکوشند. این که کارگران آمده از جنوب جهانی چگونه در شمال جهانی سازمان یابند، و این که جنبش‌های کارگری مناطق مختلف چگونه بتوانند آکسیون‌های مشترکی را سازمان دهند، دارای پیامدهای عظیمی برای آینده حقوق کار و دموکراسی در پهنه جهانی است.

مهاجرت از جنوب به شمال پدیده ای است نه تازه، و نه محدود به گروه خاصی از طبقات اجتماعی. با این حال مهاجران جنوبی نسبت بیش از اندازه ای از "کار حاشیه ای" در شمال را در بخش‌هایی از اقتصاد تشکیل می‌دهند، که در آنها معیشت و کار دیمی و غیررسمی بسیار گسترده است. بخش سرایداری در امریکا نمونه خوبی است. در سالهای دهه 80 قرن گذشته در کالیفرنیا، و البته در جاهای دیگری نیز، پیمانکاری فرعی در بخش خدمات سرایداری شتاب خاصی گرفت، که به "اتحادیه زدائی" و فرسایش دستاوردهای سخت به دست آمده منجر شد. متعاقباً بسیاری از کارگران زادبومی این بخش را ترک کردند و جای خود را به کارگران مهاجر جدیدی که از امریکای لاتین و دیگر کشورهای جنوب جهانی آمده بودند، سپردند. امریکا از نظر قدرت و دامنه جنبش کارگری از هم‌تایان اروپائی خود عقب تر است. تا حدودی شهودی به نظر می‌رسد که این وضع فضای بیشتری را برای تجربه کردن در حاشیه های بازار کار در امریکا فراهم آورده است. در مورد پیشگفته، یعنی در بخش سرایداری، کارزار "عدالت برای سرایداران" دست به تدوین یک استراتژی برای سازماندهی کارگران خرده پیمانکار زد که ناظر بر فشار مستقیم بر شرکت‌هایی بود که در رأس زنجیره پیمانکاری نشسته بودند. اعتراضات پر جلوه کارگری تاکتیک کلیدی این کارزار بود تا به این ترتیب دروغ این ادعا را که مهاجران جدید ترسو و سازمان ناپذیر اند، آشکار کند.

علاوه بر این نوآوری‌هایی در زمینه استخدام غیررسمی در بخش‌هایی که در حال حاضر اتحادیه گرائی سنتی در آنها گزینه فعالی نیست، تدبیر شده اند. در اثر نوعی "غیرخودی سازی" راسیستی، که در دوره "وفاق نو" (مجموعه ای از اصلاحات اجتماعی - اقتصادی در زمان ریاست جمهوری روزولت، که برای بیرون کشاندن امریکا از بحران بزرگ

دهه 30 قرن بیستم، به اجرا درآمد: New Deal)

قوام یافت، کارگران خانگی در امریکا از بسیاری حمایت‌های کاری و استخدامی محروم اند. غالباً زنان، و به میزان نامتناسبی کارگران مهاجر سیاه پوست و پرستاران بچه، کارگران خانگی و نظافتکاران همچنان با مسائلی چون "دزدی دستمزد" و اذیت و آزار - و معمولاً هم بدون هر امکانی برای راهجویی - مواجه اند. جنبش "مراکز کارگری" و جنبش‌های دیگری نیز بر این زمینه و برای مقابله با این نوع سوء استفاده ها شکل گرفته اند. ائتلاف ملی کارگران خانگی و شرکای محلی آن، علاوه بر کار سازماندهی میدانی که پیش



کارزار "غذای منصفانه": احترام به زنان کشاورز

می برند، قانون حقوق کارگران خانگی را در چندین ایالت آمریکا به تصویب رسانده و اکنون برای به کرسی نشاندن قانونی در سطح فدرال می کوشند. اخیراً هم پلاتفرم دفاع از منافع نظافتکاران خانگی را برپا کرده اند.

کارگران مهاجر همچنین حضور وسیعی در جنبش تعاونیهای کارگری آمریکا دارند. انجمن تعاونی مراقبتهای خانگی که در بروکس مستقر است، با داشتن نیروی کاری حدود 2400 کارگر که غالباً از زنان مهاجر سیاه پوست، آسیائی یا امریکای لاتین اند، بزرگترین تعاونی کارگری در آمریکا با فاصله زیادی از دیگران است. نیروی کار، حتی در بخش صنعت مراقبتهای خانگی که از یارانه های دولتی برخوردار است، تحت استثمار شدید و ارزشگذاری دست پائین است، که علت اصلی آن نژاد و جنسیت کسانی است که در این صنایع کار می کنند. انجمن پیشگفته که در سال 2003 سازماندهی اتحادیه ای شده است، برخی سیاستهای نوآورانه را برای رسیدگی به مسائلی که این گروه از نیروی کار با آنها مواجه است، پیشه کرده است. این سیاستها از جمله ایجاد سیستمی است که تعداد حداقلی از ساعات هفتگی کار با مزد را تضمین می کند، و نوسان درآمدی را که منبع کلیدی استرس و نااطمینانی است، می کاهش دهد.

قطعاً چالشها و محدودیتهایی در برابر این مدلها قرار دارند. برخی از اتحادیه ها با دست زدن به سازماندهی کارگران مهاجر موفق به افزایش تعداد اعضای شان شده اند. اما در اجرای این مدل، به جز در تعداد معدودی از شهرها و ایالات خاصی که سیاست مساعدی بر آنها حاکم است، با دشواریهای عدیده ای مواجه شده اند. برای مراکز کارگری، ایجاد ساختارهای پایدار عضویت و نیل به استقلال مالی به چالشی دائمی تبدیل شده است. بسیاری از تعاونیهای کارگری نیز با مسئله پایداری و خوداتکائی مواجه اند و انواع و ابعاد دستاوردهای "انجمن تعاونی مراقبتهای خانگی" به راستی استثنائی است. تمامی این مدلها مکرراً با سؤالاتی در این باره مواجه شده اند که چگونه می توانند به ترکیب موزونی از رهبران و آنانی دست یابند که کنترل نهائی منابع بازتاب دهنده جمعیت شناسی اعضا را در دست دارند.

البته هنوز "نسخه های نسبتاً آماده" مهمی وجود دارند. کاربرد جنبه های مختلف این مدلها ممکن است بتواند جاپائی برای دیگرانی ایجاد کند که به شدت به حاشیه رانده شده اند. همچنین این مدلها می توانند ابزارهایی را برای فهم دینامیسمی فراهم آورد که گروه بزرگ و



همبستگی

فزاینده ای از کارگران را در دموکراسیهای پیشرفته تحت تأثیر قرار می دهد. یک مجموعه مفصل از تاکتیکهای جنبشهای اجتماعی می تواند به کار اتحادیه ها بیاید تا به مقابله با کارفرمایان مهاجمی دست زنند که دائماً هم بر شمارشان - حتی در مناطقی که سنتاً اتحادیه های در آنها قدرتمند بوده اند - افزوده می شود. رویکردهایی که توسط مراکز کارگری تدبیر و پیشه شده اند، می توانند برای حمایت از طیف گسترده ای از کارگرانی به کار آیند که در شرایطی دیمی، نامطمئن و غیراستاندارد کار می کنند. تعاونیها و دیگر اشکال همیاری کارگری، که از جاپای محکمتری برخوردارند، می توانند پادزهر قدرتمندی در برابر فردگرایی مبتنی بر ایده "همه چیز از آن برندگان" باشد که منطق اقتصاد حاکم را تشکیل می دهد.

راه مستقیمی برای جنبش کارگری؟

متأسفانه سرگذشتهای شورانگیز سازمانیابی کارگران مهاجر باید با گفتمان پوپولیست دست راستی ای رقابت کنند که در دهه اخیر در آمریکا، اروپا و بسیاری دیگر از نقاط جهان پیروزیهای انتخاباتی قابل توجهی کسب کرده است. بیگانه هراسی پدیده تازه ای در دموکراسیهای پیشرفته نیست. مهاجرانی که از جنوب جهانی می آیند و به علت رنگ پوست یا مذهب شان تفاوتی علنی با مردم بومی دارند، غالباً قربانی اشکال حاد بدرفتاری و گوشه رانی اند. پوپولیستهای دست راستی امروزی با اهریمنی جلوه دادن مهاجران که گویا موجب اتلاف منابع، تهدیدی برای تجانس فرهنگی یا خطری برای امنیت ملی اند، در یک جاده کوبیده از قدیم قدم بر می دارند.

در این اوضاع و احوال جنبشهای کارگری در شمال جهانی بر سر یک دوراهی قرار دارند. در دهه های اخیر تعدادی از اتحادیه ها و فدراسیونهای کارگری به اهمیت گسترش تماسهای خود در میان جمعیت فزاینده مهاجران پی برده اند. بسیاری از آنها موضع همبسته ای را با کارگران مهاجر اخذ کرده و به تحولاتی که فوقاً توضیح داده شدند، کمک کرده اند. اما این تغییرات در همه بخشهای کار سازمانیافته پذیرفته نشده اند. این واقعیت را ما چندی پیش در صندوقهای انتخابات در آلمان، امریکا و برخی دیگر از کشورها دیدیم که پوپولیستهای راست راهشان را به میان اعضای اتحادیه ها نیز گشوده اند.

در این اوضاع جنبشهای کارگری شمال می توانند به راه پوپولیستهای راست بروند، از جریانهای ناسیونالیستی حاشیه ران، که بخش غم انگیز میراث آنان است، تبعیت کنند. این روش می تواند با رضایت نرم نسبت به وضع حاصل شود: آرام آرام پس گرفتن حمایت از تقویت توان و صدای مهاجران، کوتاهی در اقداماتی که به تقویت همبستگی در میان کارگران از نژادها و ملیتهای مختلف می انجامند، و به کارگران مرد، سفیدپوست بخشهای صنعتی به عنوان پرچم تلاشهای طبقه کارگر مرکزیت بخشیدن.

شرم آور خواهد بود اگر این تاریخی باشد که سالها بعد نوشته خواهد شد. علیرغم تمام دشواریها، جنبشهای کارگری به یکسان در این موقعیت اند که مروج همبستگی پر دامنه ای باشند و احزاب چپ و چپ-میانه را حول دستورکاری که حاوی مطالبات معمول کارگران است، مجدداً جهت دهند. پاسخگویی به این چالش، در جبهه خانگی، باید شامل حمایت از تجربیات سازمانگرا مهاجران، الهام از این تجربیات و پیوند زدن آنها با مبارزه گسترده تری باشد، که برای حقوق کار و برابری اجتماعی جریان دارد. در سطح جهانی هم کار باید شامل گسترش همبستگی فراسوی مرزها باشد و پیوندهای بین فعالان کارگری را در جنوب و شمال جهانی تعمیق بخشد.

جنبشهای کارگری در شمال نیازمند آن اند که سرتاپا همبستگی باشند. از این طریق است که آنها خواهند توانست و عده های دموکراسی پلورالیستی را اعاده کنند و به دوران جدیدی از سازمانگری و تجربه اندوزی پا بگذارند که شاخص آن توانمندسازی تمامی کارگران باشد.

1- "دیمی کار" به جای کلمه precarious worker استفاده شده است. precarious در زبان انگلیسی به معنای نامطمئن، متزلزل، ناپایدار و ... است. منظور از precarious worker قشری از کارگران اند که وضع شان به لحاظ شغلی و معیشتی بسیار نامطمئن و ناپایدار است. به اعتبار عدم اطمینان در زراعت دیم، دیمی کار یا کارگر دیم می تواند رساننده معنا باشد.